

رفیق عبدالرزاق نیسی (رفیق عبود) از میان ما رفت!

باخبر شدیم که زندگی رفیق عبدالرزاق نیسی (ابو عبدالسلام) معروف به "عبود" فدایی خلق و فعال سیاسی - فرهنگی عرب در روز ۲۴ ماه می ۲۰۱۴ در شهر "دلفت" هلند خاموش گشت. او قبل از انقلاب هوادار سازمان ما بود، در انقلاب بهمن فعالانه در تظاهرات علیه رژیم شاه در شهر اهواز شرکت داشت، همراه با جوانان عرب شعار "جوانان عرب همه فدایی هستند" را فریاد کرد و بعد از انقلاب به صفوف سازمان ما پیوست. ...

ادامه در صفحه ۲



از برنامه سازمان مصوبه کنگره سیزده

استراتژی تحول طلبی ضمن برخورد مثبت با رفرم سیاسی، بر دگرگونی ساختار سیاسی، بسیج نیروهای اجتماعی، سیاسی و جنبش های اجتماعی، بر گذر مسالمت آمیز از استبداد به آزادی و دموکراسی، بر کاربست اشکال مسالمت آمیز مبارزه، نافرمانی مدنی، بر مبارزه پارلمانی، مبارزه در "پایین" و "بالا" با وزن اصلی مبارزه در "پایین"، سازمان یابی گروه های اجتماعی، تقویت نهادهای مدنی، اتحاد استراتژیک نیروهای جمهوری خواه و دمکرات و اجتناب از حذف مخالفین مبتنی است. تلاش برای مشارکت حداکثر شهروندان صاحب رای - اعم از زن و مرد - در فرایند گذار به جمهوری دمکراتیک و سکولار از ارکان استراتژی سیاسی ما است.

نیروهای اجتماعی تحول در گذر به جامعه مدرن، از استبداد به دموکراسی، از دولت دینی به دولت سکولار و استقرار جمهوری مبتنی بر دموکراسی و سکولاریسم عبارتند از: طبقات مدرن جامعه (طبقه کارگر صنعتی، طبقه متوسط جدید و کارفرمایان صنعتی)، جنبش های اجتماعی (جنبش اعتراضی، جنبش کارگری، جنبش زنان، جنبش دانشجویی و جنبش حقوق بشر، حرکت ملی - قومی) و نهادهای مدنی و نیروهای سیاسی (نیروهای چپ، دمکرات، لیبرال و نیروهای مذهبی سکولار).

تلاش برای نزدیکی نیروهای جمهوری خواه دمکرات و سکولار، اتحاد وسیع این نیروها و تقویت نقش آن، در مرکز ثقل سیاست اتحادهای ما قرار دارد.

تحقق برنامه ما در کوتاه مدت و به طور ضربتی امکان پذیر نیست و نیازمند کار سیاسی، فرهنگی و نهادسازی است. از نظر ما دستیابی به دموکراسی با کاربست و پایبندی به شیوه های دمکراتیک امکان پذیر است و ما در فرایند مبارزه برای دستیابی به اهداف برنامه، برای تامین حقوق بشر، آزادی بیان، مطبوعات، گردش آزادانه اطلاعات، آزادی فعالیت احزاب، سندیکاها و اتحادیه های کارگری و سازمان های غیردولتی و عقب نشاندن رژیم حاکم در این و یا آن عرصه مبارزه می کنیم.

وجهی از استراتژی سیاسی ما، مبارزه برای برگزاری انتخابات آزاد است. انتخابات آزاد شعار فراگیر و پوش دهنده نیروهای مخالف و منتقد است. از نظر ما انتخابات آزاد راه مسالمت آمیز، متمدنانه و کم هزینه گذر از استبداد به دموکراسی است.

رونمایی از سراب دستمزد؛ چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است

صفحه ۲

تقلیل نقش زنان به مادری در طرح تعالی جمعیت و خانواده

صفحه ۶

طرحی در باره استراتژی سیاسی چپ در شرایط کنونی ایران، شعارها و تاکتیکها

صفحه ۹

این شماره می خوانید:

عملیات ایدائی، و نه تهاجم

علی پور نقوی

صفحه ۲

خط قرمزها، چالش یا تبعیت

مهدی فتاپور

صفحه ۴

آزادی های یواشکی: صدای اعتراض نهان و آشکار زنان؟

آزاده دواچی

صفحه ۱۵

آدمها متجاوز متولد نمی شوند، جامعه آنها را متجاوز می کند

صفحه ۱۴

پدیده قدرت و خشونت در جمهوری اسلامی

حمید آقائی

صفحه ۵



عملیات ایدائی، و نه تهاجم علی پورنقوی

این ایداً نامنتظره نبود که "راست افراطی" از فردای پیروزی حسن روحانی در انتخابات ریاست جمهوری، به تعرض علیه او و دولت اش دست بزند. طبعاً در یک کادر بسیار کلی، تعرض یک نیرو علیه نیروی دیگر، اعم از آن که کدام دو نیروی مورد نظر باشند، نامنتظر نیست و به اعتباری جوهر سیاست - چنان که تا کنون درک می شده است - چیزی جز همین تعرض نیست.

اما در مقطع اخیر شاهد تحركات و تعرضاتی از جانب راست افراطی به روحانی بوده ایم که به "تهاجم راست افراطی به دولت تدبیر و اعتدال" تعبیر شده و حتی ظن کودتای احتمالی و "تکرار سناریوی مصر" را نزد برخی از فعالان و تحلیلگران سیاسی موجب شده اند. یورش برنامه ریزی شده به بند ۲۵۰ زندان اوین و ضرب و شتم موحش زندانیان سیاسی از سوئی، و از سوی دیگر برگزاری "همایش دلوایسان توافق هسته ای"، تنها دو نمونه برجسته و مورد استناد بسیار از تحركات و تعرضات مورد نظر اند.

آیا تهاجم راست افراطی به روحانی و تکرار سناریوی مصر، یعنی یک سناریوی کودتائی ولو با انواع تمایزات میان ایران و مصر، برداشتی واقعی از سیر حوادث کنونی در ایران اند؟ ابتدا چند قرینه را به دست دهیم:

اطهارات برخی از سخنرانان "همایش دلوایسان ..."، که از جمله اعلام کردند "مسئله از دلوایسی گذشته، باید بشوریم!"

اطهارات نامربوط این و آن فرمانده نظامی که، ولو با تأکید بر "غیر اصولی"، از عدم پذیرش توافق غیراصولی توسط نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران سخن می گویند، گویا موضوع پذیرش یا عدم پذیرش توافقات امری مربوط به مقامات نظامی است؛ و

موضعگیریهای مشابه مواضع فوق یا انعکاس این مواضع در این یا آن نشریه وابسته به سپاه پاسداران.

به واقع هم اگر به این گونه قراین که معنای لغوی شان اعلام لزوم تهاجم یا قصد کودتا علیه دولت است، اتکا و اکتفا کنیم، باید آن برداشت از سیر حوادث کنونی را هم واقعی بدانیم. اما در چارچوب وسیعتر مناسبات و توازن گرایشهای درون حاکمیت جمهوری اسلامی و فارغ از تفسیری لغوی، این برداشت دیگر واقعی نیست، یا چندان واقعی نیست.

برداشت واقعی(تر) این است که آنچه امروزه از جانب راست افراطی علیه روحانی و دولتش انجام می شود، نه یک تهاجم بلکه نوعی از عملیات

ایدائی است و مادام که مذاکرات میان ایران و کشورهای ۵+۱ جریان دارد[۱]، نه راست افراطی علیه روحانی دست به تهاجم خواهد زد و نه، به طریق اولی، کودتائی واقع خواهد شد. این گزاره بر دلایل زیر متکی است:

تمام عواملی که مواضع بیشتر از یک سال اخیر مسلط در جمهوری اسلامی را تعیین کرده اند، به قوت خود باقی اند. این عوامل دامنه این تشخیص را، که تنش بر سر پرونده اتمی جمهوری اسلامی باید خاتمه یابد، در درون حاکمیت تا شخص خامنه ای نیز گسترش داده است. حتی سعید جلیلی در زمانی که هنوز مسئول پیشبرد مذاکرات هسته ای بود، در مقاله ای در باب "دیپلماسی حضرت محمد"، از این که زمان میوه چینی از مذاکرات فرارسیده است، نوشت و مستترآ بر ضرورت گفته شده انگشت نهاد. تهاجم به روحانی، اگر هم موفق شود، جمهوری اسلامی را در عالیترین حالت در همان موقعیتی قرار خواهد داد که بیش از یک سال پیش آن را به رویکرد کنونی ترغیب کرده بود.

غالباً از راست افراطی همچون نیروئی یکدست سخن گفته می شود. فعلاً فرض کنیم که راست افراطی از یکدستی برخوردار است و این یکدستی را در مخالفت با مذاکرات هسته ای بروز می دهد. موضوع مخالفت با این مذاکرات در درون حاکمیت - و در درون جامعه که جای خود دارد - از حمایتی بسیار ضعیف برخوردار است. راست افراطی بی آن که حمایت خامنه ای را با خود داشته باشد، حتی نمی تواند مذاکرات هسته ای را متوقف کند، تا چه رسد به آن که تهاجمی موفق را علیه روحانی سامان دهد.

نکته بعدی درست همین است که "راست افراطی" فاقد یکدستی متناسب به آن است. راست افراطی تا دوره ای از ریاست جمهوری احمدی نژاد، ترکیبی از او با سپاه و بخشی از روحانیت، فهمیده می شد[۲]. اما در پایان کار احمدی نژاد دیگر به کفایت روشن شده بود که اولاً ترکیب گفته شده واقعیت ندارد[۳] و ثانیاً چنته احمدی نژاد از خواه بسیج نیروهای "لباس شخصی"، خالی است. دیگر این که تلقی از سپاه به عنوان نیروئی یکپارچه و آنهم در موضع راست افراطی، واقعی نیست؛ نه در سلسله مراتب آن و نه در هر یک از مراتب آن.

دقت در مجموعه مواضعی که در تعرض به روحانی از راست افراطی ابراز شده اند، نشان از "دلوایسی"های عمیقتر دارند و حکایت از نگاهی بلندبینانه تر، نمونه زیر، که در سایت "جوان آنلاین"، از سایتها نزدیک به سپاه، زیر عنوان "دلوایسی ما فقط هسته ای نیست" درج شده، نمونه مناسبی است: "ده ماهی است که جامعه دلوایس است. دلوایسی ها یکی دوتا نیست و در یک حوزه و چند حوزه خلاصه

نمی شود. از فرهنگ و هنر، اقتصاد و معیشت گرفته تا مباحث اعتقادی و هسته ای و سیاست داخلی و خارجی را شامل می شود...". نویسنده از "مائی" می نویسد که در واکنش نسبت به برگزاری "همایش دلوایسان توافق هسته ای" لازم دیده است تأکید کند که دلوایسی شان فقط متوجه توافق هسته ای نیست.

یعنی زمینه های تعرض راست افراطی به روحانی تنها موضوع مذاکرات هسته ای نیست و اگر تنها آن باشد، به دلایلی که آورده شدند، موجبی برای تهاجم نیست. "دلوایسیها" عمیقتر و مقدم راست افراطی، چنان که نمونه داده شده تأکید دارد، "فرهنگ و هنر" است؛ سیاست داخلی است؛

متوجه فردای مذاکرات است. متوجه آن است که "... اگر این توافقنامه (توافق هسته ای) به این شکل پذیرفته شود، حجاب اسلامی ممنوع خواهد شد."

در تحركات امروز راست افراطی باید تدارکی برای فردای مذاکرات را ردگیری کرد. فردائی که این نیرو بیشتر از امروز می تواند به رفع ضعف کنونی اش برای تهاجم امیدوار باشد. منشاء این امیدواری، رویکرد شناخته شده خامنه ای به سیاست داخلی است.

[۱]- قابل پیش بینی است که توافق نهائی در دوره ۶ ماه نخست اعتبار توافق موقت حاصل نشود و اعتبار توافق موقت برای ۶ ماه دیگر تمدید شود.

[۲]- آنچه امیر محبیان، این تحلیلگر محافظه کار واقعین، در مصاحبه اش با "اعتقاد" - سه شنبه ۲۰ می - از رابطه احمدی نژاد و جبهه پایداری به دست می دهد، ترسیم گوشه ای از این نایکدستی است.

[۳]- این برداشت یکدست از ترکیب راست افراطی، صرف نظر از خطای تحلیلی آن، از مدل گروهبندی نیروهای سیاسی تک محور نیز ناشی می شود. در این مدل، نیروهای سیاسی از چپ افراطی تا راست افراطی بر روی یک محور قرار می گیرند و طبعاً دوری و نزدیکی شان هم بر روی همان یک محور "اندازه گیری" می شود. هر چه جامعه ای پیچیده تر باشد، مدل تک محور در ترسیم فاصله نیروها از همدیگر در آن جامعه ناموفقتر است.

مدلهائی که از دو یا حتی سه محور بهره می گیرند، در شناسائی نیروها موفقتر بوده اند، اما ایراد این مدلها هم این است که وجوه مختلف سیاست را هم ارز می کند. سرانجام این که می توان مدلی ساخت که اولاً چندمحوره باشند و ثانیاً محورهای آن هم ارز نباشند. ایراد این مدل هم این است که دیگر یک مدل عینی نیست و وابسته به ترجیحات این یا آن نیروی سیاسی است.

رونمایی از سراب دستمزد؛ چاره‌ی رنجبران وحدت و تشکیلات است صادق کار



شکایت، استدلال و منطق شاکیان کاملاً موجه و دقیق است. آنها می‌گویند افزایش دستمزد بایستی طبق ماده‌ی ۴۱ و بندهای یکم و دوم صورت می‌گرفت. مطابق این قانون، یکی از ملاک‌های قانونی افزایش دستمزد، میزان تورم است. اما دولت، گذشته از این که نرخ واقعی تورم را کمتر از میزان واقعی آن در نوروز ۹۲ اعلام کرد، دستمزدها را نیز شش درصد کمتر از نرخ رسمی افزایش داد؛ که این خود نقض قانون بوده است.

آیا در این‌که همه‌ی این‌ها به رغم همه‌ی تفاوت‌های‌شان، متحدانه علیه حق و حقوق کارگران عمل می‌کنند و وقتی پای کارگر در میان باشد، حتی به آسانی قوانین خودشان را هم زیر پا می‌گذارند، جای تردید باقی می‌ماند؟

دولت روحانی نیز به هنگام افزایش دستمزد ۹۳، دقیقاً از همان رویه‌ی دولت احمدی‌نژاد پیروی کرد و بر خلاف نص صریح قانون کار، دستمزد را ۱۰ درصد کمتر از آنچه قانون کار در نظر گرفته، افزایش داد. اگر رویه‌ی دولت بی‌تدبیر و قانون برنتاب احمدی‌نژاد، حکم دیوان عدالت اداری - که ظاهراً قرار بوده به حکم وظیفه‌اش، بر رعایت قانون توسط دولت و مسئولین نظارت نماید - و برخورد دولت قانون‌گرا، باتدبیر، اعتدال‌گرا و حقوق‌دان روحانی را در برخورد با حق و حقوق کارگران در کنار هم قرار دهیم، آیا در این‌که همه‌ی این‌ها به رغم همه‌ی تفاوت‌های‌شان، متحدانه علیه حق و حقوق کارگران عمل می‌کنند و وقتی پای کارگر در میان باشد، حتی به آسانی قوانین خودشان را هم زیر پا می‌گذارند، جای تردید باقی می‌ماند؟ این تجربیات بار دیگر به توده‌ی کارگران می‌آموزد که برای دفاع از حق و حقوق‌شان، راهی جز خوداتکایی و سازمان‌یابی و مبارزه ندارند.

وجود ندارد. همچنین مشاورانی که پرونده را بررسی کردند، اعلام کرده‌اند که تعیین نرخ دستمزد کارگران منطبق با ماده‌ی ۴۱ قانون کار است.

در واپسین روزهای اسفند ۹۱، دولت احمدی‌نژاد به سیاق سال‌های پیش از آن، دستمزد سالیانه‌ی کارگران را بر خلاف ماده‌ی ۴۱ قانون کار، شش درصد کمتر از نرخ تورم رسمی ساختگی افزایش داد. این اقدام موجب تشدید خشم و اعتراض کارگران از دولت گردید و سرکوب اعتراضات هم نتوانست مانع بسط آن‌ها گردد. دولت که متوجه شده بود دیگر به وسیله‌ی سرکوب فیزیکی صرف نمی‌تواند، اعتراضات کارگری را مهار نماید و نگران افزایش شتابان اعتراضات کارگری و پی‌آمدهای آن بود، باردیگر به فریب‌کاری روی آورد. طرح شکایت از دولت به دیوان عدالت اداری توسط تشکل‌های کارگری دولتی، در واقع طریقی بود که توسط دولت احمدی‌نژاد برای کاستن از ابعاد اعتراضات کارگری، از طریق ایجاد توهم و امید کاذب در میان کارگران ابداع گردید و پیش‌برد آن به تشکل‌های مذکور سپرده شد.

البته بر خلاف تبلیغات و جنجال‌هایی که هرچند وقت یک‌بار توسط سرکردگان مختلف تشکل‌های کارگری دولتی، با هدف سرگرم کردن و سر کار گذاشتن و آرام نگه داشتن کارگران در یک سال گذشته به عمل می‌آمد، پیش‌بینی نتیجه‌ی این شکایت برای عموم کارگران اظهارمن‌الشمس بود و کسی انتظار نداشت که دیوان عدالت اداری که جزئی از ماشین سرکوب نظام حاکم است، بر خلاف تعلق و منافع طبقاتی و اجتماعی اعضایش و پیوندهای تنگاتنگی که با سرمایه‌داری حاکم دارد، به سود کارگران و علیه دولت جانان‌شان رأی دهد. ولی استدلال‌ها و منطقی که برای رد شکایت کارگران توسط علی‌اکبر بختیاری به کار گرفته شده‌اند، آنقدر بی‌پایه و اساس‌اند که حتی نمی‌توانند ساده‌لوح‌ترین انسان‌ها را بفریبند. صرف‌نظر از نیت پس پرده‌ی بانیان این

در اوایل هفته‌ی جاری، در حالی که اعتراض علیه عدم افزایش دستمزد و قانون‌شکنی و خلف وعده‌ی "دولت راستگویان" همچنان ادامه دارد و تکرار وعده‌های پیشین روحانی در مراسم دولتی روز جهانی کارگر هم موجب قطع اعتراضات نشده است، و باز هم در حالی که دو نفر دیگر از سازمان‌گران گردآوری طومار افزایش دستمزد در روز کارگر دستگیر و زندانی شدند، سرانجام، دیوان عدالت اداری، پس از گذشت بیش از یک سال از شکایت کارگران علیه دولت احمدی‌نژاد، چنان که پیش‌بینی شده بود، قانون‌شکنی دولت را موجه اعلام کرد، آن را الزام‌آور ندانست و شکایت تشکل‌ها را رد کرد.

بنا به گزارش خبرگزاری مهر، "رییس حوزه‌ی ریاست دیوان عدالت اداری با اعلام این مطلب به خبرگزاری مهر گفت: شکایت کارگران نسبت به تعیین دستمزد سال ۹۲ در هیأت تخصصی دیوان عدالت بررسی و از سوی هیأت تخصصی رد شد."

طرح شکایت از دولت به دیوان عدالت اداری توسط تشکل‌های کارگری دولتی، در واقع طریقی بود که توسط دولت احمدی‌نژاد برای کاستن از ابعاد اعتراضات کارگری، از طریق ایجاد توهم و امید کاذب در میان کارگران ابداع گردید و پیش‌برد آن به تشکل‌های مذکور سپرده شد

علی‌اکبر بختیاری رییس حوزه‌ی ریاست دیوان عدالت اداری به خبرگزاری مهر گفته است: "هیأت تخصصی این مصوبه را خلاف قانون تشخیص نداد. به زودی رأی در روزنامه‌ی رسمی چاپ و به اطلاع مردم خواهد رسید. رییس حوزه‌ی ریاست دیوان عدالت اداری در خصوص دلایل رد شکایت نیز گفت: بند یک ماده‌ی ۴۱ قانون کار پیش‌بینی کرده تعیین دستمزد با توجه به نرخ تورم صورت گیرد و الزامی در این زمینه

رفیق عبدالرزاق نیسی ...

ادامه از صفحه ۱

رفیق عبود همراه با فعالین ملی، کانون فرهنگی خلق عرب در شهر اهواز را راه انداخت. رفیق عبدالرزاق نیسی در دوره مهاجرت هم چنان در سازمان ما به فعالیت خود ادامه داد. او سال‌ها عضو گروه کار خلق‌ها بود و پیگیرانه از حقوق ملی - قومی دفاع می‌کرد. او در بحث‌های اتاق پالتاک سازمان، در جلسات سازمان و در کنگره‌ها پیرامون مسائل ملی - قومی فعالانه مشارکت داشت. رفیق عبدالرزاق نیسی چهره شناخته شده در میان فعالین عرب در خارج از کشور بود. او یار و یاور پناهندگان و فعالین سیاسی - فرهنگی در هلند بود.

ما با خانواده رفیق عبدالرزاق نیسی، دوستان و رفقای او ابراز همدردی می‌کنیم و در غم آن‌ها شریکیم.

یادش گرامی باد!

دبیرخانه شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

۷ خرداد ماه ۱۳۹۳ (۲۸ ماه مه ۲۰۱۴)

خط قرمزها، چالش یا تبعیت

مهدی فتاپور

قرمزهایی که از چارچوب قوانین کشور فراتر رفته و تنها تصمیم مسئولان محدوده آن را تعیین می‌کند. فعالیت اجتماعی قانونی و علنی که فعالان آن احساس کنند در هر گام ممکن است با مشکلات مواجه شوند بجز شرایط اعتدالی اجتماعی دشوار می‌تواند در ابعاد وسیع گسترش یابد. طبیعی است که در سطح گسترده مردم در هر شرایطی بکوشند که بگونه ای عمل کنند که زندگی جاری آنان به خطر نیفتد. طبیعی است که این سوال در برابر هر فعال اجتماعی قرار بگیرد که آیا گسترش فعالیت و به چالش کشیدن خط قرمزها ارزش هزینه های بعدی را دارد. دشواری اینجاست که در سالهای اخیر همزمان با این فشارها ایده هایی در درون

گسترش تحرکات اجتماعی آنگونه که انتظار میرفت امید به تغییر محرک آن باشد بجز برخی عرصه ها مثلا تشکل های مدافع حقوق زنان نیستیم. و این در شرایطی است که جامعه زنده است و نسبت به آنچه در کشور میگذرد و یا مسئولین انجام میدهند حساس است. عوامل متعددی شرایط امروز ایران را با سالهای پس از دوم خرداد و یا سال ۸۸ متمایز میکند. هم نحوه عملکرد نیروهای حاکم و نیروهای امنیتی با آن سالها متفاوت است و هم موضوعاتی که آقای خاتمی و موسوی در برابر خود قرار داده بودند با آقای روحانی متمایز است و هم خواسته های مطرح در جامعه با آنروز یکسان نیست. پس از دوم خرداد نیروهای اجتماعی در شکل تشکل های مدنی فعالیت خود را شروع یا گسترش دادند. فعالیتی که حداقل در سالهای اول پس از دوم خرداد با ممانعت های جدی مواجه نبود و توسط دولت نیز حمایت میشد و امروز به نظر میرسد که یک فضای بیم و امید و انتظار غالب است. این نوشته قصد بررسی سطح تحرکات اجتماعی در زمینه های گوناگون و مقایسه آن با گذشته و عواملی که در گسترش یا محدود بودن آن در عرصه های متفاوت موثر بوده و ندارد. این مقایسه نیازمند بررسی عوامل متعدد گوناگون و پیچیده است. در این نوشته تنها یکی از عناصر ذهنی که در سالهای اخیر مطرح شده، مورد بحث قرار میگیرد.

تبعیت از خط قرمزها

در هشت سال ریاست جمهوری آقای احمدی نژاد بخصوص دوره دوم آن فشار بر فعالین اجتماعی در قیاس با سالهای ریاست جمهوری آقای خاتمی افزایش یافت. خط قرمزها پررنگتر شده و محدودیت ها افزایش یافت و عدول از خط قرمزها با واکنش خشن تر مسئولان امنیتی کشور مواجه شد. سرکوب جنبش سبز اعمال فشار بر همه جریانهایی که تصور میشد در شکل گیری این جنبش موثر بوده و یا آنرا تقویت کرده اند بدنبال خود آورد. مسئولان امنیتی کشور فعالان اجتماعی را در برابر یک دوراهی قرار داده و میدهند. یا تمامی خط قرمزها را رعایت کنند و به فعالیت

انتظار میرفت که پس از پیروزی آقای روحانی در انتخابات امید به تغییر تقویت شده و ما همچون سالهای ۷۶ و ۸۸ شاهد گسترش تحرکات اجتماعی باشیم

شرایط بعد از انتخابات

بعد از انتخابات دوم خرداد و قبل و پس از انتخابات سال ۸۸ امید به امکان تغییر شرایط افزایش یافت و این امید در گسترش تحرکات اجتماعی انعکاس یافت. پس از دوم خرداد ما شاهد شکل گیری و یا گسترش فعالیت دهنها تشکل مدنی بودیم. فضای حاکم بر دانشگاهها دگرگون شد و دهنها انجمن اجتماعی، فرهنگی سیاسی شکل گرفت. دفتر تحکیم وحدت به یک تشکل پرنفوذ مدافع اصلاحات بدل گردید. حزب مشارکت تاسیس شد و موفق شد به مهمترین نیرو در انتخابات مجلس ششم بدل شود. قبل از انتخابات سال ۸۸ متینگ های صدها هزار نفره نشانه شکل گیری امیدو حضور گسترده نیروهای خواهان تغییر بود. امید و حضور گسترده ای که در جریان جنبش سبز تداوم یافت.

انتظار میرفت که پس از پیروزی آقای روحانی در انتخابات امید به تغییر تقویت شده و ما همچون سالهای ۷۶ و ۸۸ شاهد گسترش تحرکات اجتماعی باشیم. در هفته های اول پس از انتخابات به نظر میرسید که این انتظار واقع بینانه است و ما شاهد ورود و یا فعالیت مجدد فعالین اجتماعی مدنی بودیم که امکان فعالیتشان بخصوص در دوره دوم ریاست جمهوری آقای احمدی نژاد و سرکوب جنبش سبز با دشواری

در شرایط ایران بحث تنها محدود به سازمانهایی که مبارزه مسلحانه و زیر کشیدن حکومت به اتکا میشوند نیست. احساس خطر تا جایی پیش میرود که انتشار یک نقل قول در یک نشریه در مخالفت با قانون قصاص نشریه را تعطیل و نویسندگان را روانه زندان می کند

طبیعی است که در سطح گسترده مردم در هر شرایطی بکوشند که بگونه ای عمل کنند که زندگی جاری آنان به خطر نیفتد. طبیعی است که این سوال در برابر هر فعال اجتماعی قرار بگیرد که آیا گسترش فعالیت و به چالش کشیدن خط قرمزها ارزش هزینه های بعدی را دارد

بخشی از فعالان اجتماعی سیاسی گسترش یافته که فعالیت زیر خط قرمز را توصیه و تمجید میکند و مبارزه برای اصلاحات را تنها در محدوده های تنگ تعیین شده تایید می کند. برای مثال چند ماه قبل آقایان خادم و جهانشاهی در دو مصاحبه جداگانه با تلویزیون رها موضوعی متفاوت با نظرات گذشته شان ابراز کرده و از ضرورت تلاش برای پیشبرد اصلاحات در ایران دفاع کردند. در این دو مصاحبه بخصوص آقای جهانشاهی در توضیح مواضعشان بر این امر که سیاست اپوزیسیون باید بگونه ای باشد که مسئولان رژیم ترسند انگشت گذاشتند.

اهمیت این راهکار در اینست که قبلا توسط برخی دیگر از فعالان سیاسی در داخل و خارج کشور مطرح شده است. بطور مثال آقای نگه‌دار در نوشته های خود این ایده را بسط داده و ترس مردم از حکومت و ترس حکومت از مردم را یکی از پایه ای ترین دلایل وقایع سالهای قبل و پس از انقلاب تا بامروز معرفی نموده و بر راهکاری که بتواند مانع این ترس شود تاکید نمودند. مشابه چنین ایده هایی توسط دیگر فعالان اجتماعی در داخل و خارج کشور مطرح شده.

کنترل شده خود ادامه دهند و با از فعالیت آنان ممانعت بعمل خواهد آمد. خط

مواجه شده یا متوقف شده بود. این تحرکات اما مدت کوتاهی دوام داشت و امروز ما با فضایی کمابیش مشابه سالهای گذشته مواجه ایم. تحرکات اجتماعی وجود دارد. تشکل ها فعالند و علیرغم محدودیت ها فعالیت میکنند ولی در شرایطی که نارضایتی عمیق از آنچه در سالهای گذشته در کشور پیش رفته، در شرایطی که خواسته های انباشته شده اقشار و آگاهی به این خواسته ها وجود دارد و در همه مجامع مطرح و مورد بحث قرار میگیرد، ما شاهد

پدیده قدرت و خشونت در جمهوری اسلامی حمید آقایی

آنزمان با قتل های زنجیره ای پاسخ دندان شکن و بسیار درد ناکمی به این سوال دادند. پاسخی که همه ما خوشبینان را بار دیگر در برابر پدیده دورویه "قدرت مذهبی" و "خشونت و حذف" قرار داد و با این واقعیت مواجه کرد که ماهیت و روش اصلی این نظام همانا قدرت مذهبی از یکسو و خشونت سرکوب (به اشکال مختلف) از سوی دیگر بوده و می باشد. حضور و پیوند دائمی دو پدیده "قدرت" و "خشونت" در نظامهای استبدادی و مشاهده اشکال گوناگون خشونت، حذف و سرکوب در دوران حاکمیت نظام جمهوری اسلامی طبیعتاً این سوال را پیش می کشد که اصولاً رابطه قدرت و خشونت در نظامهای استبدادی چگونه قابل تفسیر و ردیابی هستند؟ و چگونه می توان روشهای مختلف خشونت و حذف ویا حتی سکوت و چشم بستن در برابر برخی از منتقدین را تفسیر و توجیه کرد؟

تفاوت اما در نحوه اجرا و بکارگیری روشهای خشونت آمیز و حذف دگراندیشان است، که گاه بسیار قهرآمیز است و همراه با فتاوی و احکام شرع به شکل اشد مجازات ظاهر می شود و مخالفین خود را حذف فیزیکی می نماید؛ و بعضاً نیز با آشکال و شیوه های ملایم تری سعی در انزوا و تخریب چهره منتقدان خود دارد، و حتی در برخی از مواقع در برابر آنان سکوت پیشه می نماید

همه نامه های زنجیره ای و انتقادهای تند که از آیت الله خامنه ای می کنید بیرون از زندان به سر می برید؟ شما همچنان با شجاعت مشغول شکایت از ارکان نظام هستید چرا کاری به کاری شما ندارند؟ پاسخ می دهد:

"خب می خواهم همین را الان توضیح بدهم. من شما را داخل زندان می برم. شما ساکت می مانید، من ادامه می دهم. من شیب نوشته هایم در داخل زندان بسیار فراوان تر از بیرون است و متعاقباً تاثیر نوشته هایم در داخل زندان هم فراوان تر بود.

حالا هر دویمان بنا به دلایلی از زندان بیرون می آییم. شما سکوت می کنید من همین طور ادامه می دهم. من یک سال و نیم در زندان بودم. داخل زندان من را زدند که ننویس و من نوشتم. فحش های ناموسی دادند و من نوشتم، کتکم زدند، تهدیدم کردند و من نوشتم. مرخصی به من دادند به این شرط که چیزی نمی نویسی و من به محض اینکه بیرون آمدم نوشتم و به زندان برگشتم. شما خب طبیعی است که این کار را نمی کنید و طبیعی است که مرخصی تان ادامه دار خواهد بود. ولی من داخل زندان نوشتم، بیرون زندان نوشتم به محض اینکه توانستم مصاحبه ای کردم. با چنین آدمی فقط دو کار می توان کرد یا زندانی کردن مداوم او و یا حذف فیزیکی او. یعنی با چنین آدمی کار دیگری را نمی توان کرد. یعنی به قول قدیمی ها دیگر این آدم بشو نیست."

آقای مصطفی تاجزاده یکی از همین شخصیت های مورد اشاره آقای محمد نوری زاد است، که فعالانه از درون زندان نامه نگاری می کند و با شجاعت به انتقادات خود ادامه می دهد؛ که امیدوارم ایشان و سایر زندانیان سیاسی از حصر و زندان و تبعید آزاد شوند و مانند آقای محمد نوری زاد تا حدودی از مزاحمت های نیروهای امنیتی در امان باشند، به فعالیت های افشاگرانه خودشان ادامه دهند و همانطور که تا کنون نشان داده اند شجاعت عبور از خط قرمزهای این نظام را حفظ کنند.

خوشبختانه آقای کورش زعیم، از شخصیت های جبهه ملی ایران، در ایران زندگی می کند و بنده فقط از طریق فیس بوک در جریان نظرات و نوشته های ایشان هستم.

در همین اواخر نیز به مناسبت یکصد و سی و دومین زاد روز دکتر محمد مصدق شخصیت های دیگر جبهه ملی در منزل ایشان گردهم آمده بودند. صادقانه بگویم که به ایشان و امثال آقای کورش زعیم غبطه می خورم و بر او و سایر منتقدان سیاسی داخل ایران صمیمانه درود می فرستم که با وجود فشارها و مزاحمت های فراوان صدای انتقادی خود را به اشکال مختلف به گوش هموطنان داخل و خارج کشور می رسانند.

بخاطر دارم که همین سوال از محمد نوری زاد که چرا جمهوری اسلامی کمتر مزاحم وی می شود در مورد زنده یاد آقای داریوش فروهر نیز مطرح بود، که چرا جمهوری اسلامی با وجود انتقادات جدی و مصاحبه های پی در پی وی به او کاری ندارد و مانع وی نمی شود، که البته نیروهای امنیتی

نحوه برخورد جمهوری اسلامی با مخالفین خود، همانند فرایند پر فراز و نشیب و مغشوش این نظام، همواره مراحل متفاوتی را طی کرده است و در اشکال گوناگونی ظاهر شده و می شود. همانطور که جمهوری اسلامی و روحانیت نتوانستند یک سیستم یکپارچه از نظام سیاسی مبتنی بر اصل ولایت فقیه را تحقق بخشند، در زمینه سرکوب و حذف مخالفین خود نیز یک دست عمل نکرده اند.

البته این ناهمگونی در روش برخورد با منتقدان نظام ولایت فقیه به معنی نفی و نادیده گرفتن پیوند اجتناب ناپذیر و درونی "قدرت مذهبی" و "خشونت" نیست. ادعای نشستن بر کرسی حقانیت مطلق، که منشا و عامل اصلی پیوند ارگانیک و درونی دو پدیده "قدرت مذهبی" و "خشونت" می باشد - پیوندی که مشروعیت خود را از مقام قدسی دین و روحانیت می گیرد- جزء ذات این نظام است.

حضور و پیوند دائمی دو پدیده "قدرت" و "خشونت" در نظامهای استبدادی و مشاهده اشکال گوناگون خشونت، حذف و سرکوب در دوران حاکمیت نظام جمهوری اسلامی طبیعتاً این سوال را پیش می کشد که اصولاً رابطه قدرت و خشونت در نظامهای استبدادی چگونه هستند؟

تفاوت اما در نحوه اجرا و بکارگیری روشهای خشونت آمیز و حذف دگراندیشان است، که گاه بسیار قهرآمیز است و همراه با فتاوی و احکام شرع به شکل اشد مجازات ظاهر می شود و مخالفین خود را حذف فیزیکی می نماید؛ و بعضاً نیز با آشکال و شیوه های ملایم تری سعی در انزوا و تخریب چهره منتقدان خود دارد، و حتی در برخی از مواقع در برابر آنان سکوت پیشه می نماید. برای مثال کمتر مخالف و منتقد جدی ولایت فقیه است که از نیش قلم نماینده ولایت فقیه در روزنامه کیهان، حسین شریعتمداری، در امان بوده باشد، اما در عین حال برخی از اوقات می بینیم که وی نیز در برابر بعضی از منتقدان نظام سکوت پیشه می کند و کمتر دست به تخریب و تهمت پراکنی می زند.

اما بهتر است قبل از ادامه بحث نظری در مورد دو پدیده "قدرت" و "خشونت" به چند نمونه اشاره کنم.

آقای محمد نوری زاد در مصاحبه خود با برنامه پارازیت صدای امریکا در برابر این سوال آقای کامبیز حسینی:

"بسیاری از مخاطبان این برنامه علاقمند هستند بدانند چه جوری است که با این

هانا آرنه کتابی دارد تحت عنوان "خشونت" (violence on). وی در این کتاب سعی دارد که بین خشونت و قدرت (power)، با وجودی که این دو در عالم واقعیت همواره در کنار هم دیده می شوند و گاه مترادف هم نیز بکار می روند، از نظر تئوریک و کلامی تفاوت قائل شود. بعقیده وی، اگرچه دو واژه خشونت و قدرت در روابط انسانی بعضاً بجای هم بکار گرفته می شوند، اما این دو را نمی توان در عالم سیاست و روابط قدرت در عرصه های اجتماعی مثل دو مقوله و کلمه مترادف هم فهمید و بکار برد.

البته اگر بحث خشونت و قدرت را در حیطة روابط فردی انسان ها محدود نگاه داریم، شاید بتوان این دو واژه را مترادف هم دید و یا اینکه در کنار هم بکار برد و یا دو روی یک سکه بشمار آورد. اما هنگامی که بحث مربوط به این دو پدیده را به دنیای سیاست ...

تقلیل نقش زنان به مادری در طرح تعالی جمعیت و خانواده

گفت و گو با دکتر افسر افشار نادری در ارتباط با طرح تعالی خانواده

تهیه و تنظیم: اکرم احقاقی

تا قانون خانواده برابر: « زنان حضور در فضای عمومی جامعه را تجربه کرده‌اند و دیگر نمی‌توان زنان را به مانند قبل در خانه زندانی کرد؛ زنان برای نقش اجتماعی خود ارزش قائلند و اگر قرار باشد به صرف نقش خانوادگی، نقش اجتماعی از آنها گرفته شود آنها داشتن نقش اجتماعی را بر نقش خانوادگی و مادری ترجیح می‌دهند.»

در پی تصویب «طرح جامع جمعیت و تعالی خانواده» در کمیسیون فرهنگی مجلس نهم، تعداد زیادی از نخبگان جامعه از جمله جامعه شناسان، اقتصاددانان و فعالان حقوق زنان نسبت به اثرات منفی این طرح که به نظر می‌رسد صرفاً براساس دیدگاه قدرت محور و با انگیزه فرودست کردن زنان تنظیم شده، هشدار دادند و آن را مغایر با عدالت اجتماعی به ویژه عدالت جنسیتی عنوان کردند.

دکتر افسر افشار نادری، عضو انجمن جامعه شناسی ایران، نیز به مانند تعدادی زیادی از جامعه شناسان معتقد است این طرح کاملاً با نگاهی جنسیتی و در راستای منفعل کردن نقش زنان در جامعه تدوین شده است.

سایت تا «قانون خانواده برابر» در گفت و گویی با این استاد دانشگاه به بررسی برخی از ماده های این طرح که پیش بینی می‌شود طی روزهای آینده در دستور کار نمایندگان در صحن علنی مجلس قرار بگیرد پرداخته است.

تا قانون خانواده برابر: در ماده ۴ این طرح ضمن تاکید بر نقش مادری زنان عنوان شده فعالیت های اجتماعی و اشتغال زنان باید در راستای تقویت این نقش باشد؛ اکنون با توجه به تحولاتی که در سال های اخیر در خصوص حضور زنان در جامعه رخ داده چه ارتباطی میان نقش مادری زنان و سایر نقش های اجتماعی آنها وجود دارد و آیا تقدم و تاخیری نسبت به این نقش ها برای زنان وجود دارد؟

دکتر افشار نادری: هر دو فضای خانواده و جامعه نیاز به حضور زنان دارند؛ همانطور که هم جامعه و هم خانواده نیاز به حضور مردان دارند و این تلقی که هر یک از آنها باید صرفاً در یک حوزه حضور داشته باشند تلقی نادرستی است و منجر به معضلات و مشکلاتی می‌شود که اکنون در جامعه مشاهده می‌کنیم.

از سویی دیگر زنانی که کار کردن و حضور در اجتماع و عرصه ی بیرونی را دوست دارند با توجه به وجود چنین قوانین، از ازدواج صرف نظر می‌کنند و صرفاً به کار می‌پردازند و در واقع کار کردن را بر ازدواج و تشکیل خانواده مقدم می‌دانند. قانون گذاران و کسانی که در ساختار قدرت

حضور دارند باید بدانند زنان، حضور در فضای عمومی جامعه را تجربه کرده‌اند و دیگر نمی‌توان آنها را به مانند قبل در خانه‌ها زندانی کرد. زنان برای نقش اجتماعی خود ارزش قائلند و اگر قرار باشد به صرف نقش خانوادگی آنها، نقش اجتماعی‌شان گرفته شود، آنها داشتن نقش اجتماعی را بر نقش خانوادگی و مادری ترجیح می‌دهند.

اگر دولت بخواهد بدون در نظر گرفتن نظرات اصلاحی کارشناسان، چنین قوانینی را پیاده کند باید منتظر به وجود آمدن مشکلات و معضلات بسیار بزرگتری در جامعه باشد

به نظر می‌رسد این طرح کاملاً با نگاهی جنسیتی و در راستای منفعل کردن نقش زنان در جامعه تدوین شده است. تدوین کنندگان این طرح هدف اصلی خود را از تدوین چنین طرح هایی تلاش در راستای افزایش جمعیت به به علت پرشدن جمعیت کشور عنوان کرده اند؛ در صورتی که در حال حاضر جمعیت کشور ما سالخورده نیست و این پیش‌بینی وجود دارد که ممکن است در آینده چنین اتفاقی بیفتد. اگر قانونگذاران می‌خواهند در ارتباط با این موضوع چاره‌اندیشی کنند و به عنوان معضل اجتماعی آن را در نظر گرفته‌اند، باید برای حل معضل ریشه‌یابی کنند و راه‌حل ارائه دهند نه اینکه یک مسئله را با ایجاد معضلات دیگر بزرگتر و پیچیده تر کنند.

من معتقدم هیچ کدام از مسائلی که در این طرح پیش‌بینی شده منجر به افزایش جمعیت و یا افزایش آمار ازدواج و همچنین کاهش طلاق نمی‌شود، بلکه پیامدهای بدتری را به دنبال خواهد داشت و اگر دولت بخواهد بدون در نظر گرفتن نظرات اصلاحی کارشناسان، چنین قوانینی را پیاده کند باید منتظر به وجود آمدن مشکلات و معضلات بسیار بزرگتری در جامعه باشد.

در ماده ۲۴ این طرح مرخصی زایمان به مدت ۹ ماه برای زنان در نظر گرفته شده و از سویی دیگر تنها ۱۰ روز مرخصی برای مردان آن هم تحت عنوان حمایت از مادران پیشنهاد شده است با توجه به این موضوع این سوال مطرح است که آیا مسئولیت فرزندآوری و مراقبت از فرزندان صرفاً بر عهده مادر است؟

در این طرح نقش زنان را به نقش مادری صرف تقلیل داده اند و مسئولیت تربیت و مراقبت از فرزند را فقط بر عهده زن گذاشته‌اند در حالیکه در برخی از کشورهای پیشرفته در فاصله زمانی شش ماهه و یا یک ساله برای تربیت فرزند، مدتی پدر مرخصی می‌گیرد و مادر سر کار می‌رود و یا برعکس، یعنی مدتی مادر مرخصی می‌گیرد و پدر سر کار می‌رود و هر دو در تربیت فرزند نقش دارند و عدالت در

خانواده در این ارتباط ایجاد می‌شود؛ ولی در اینجا زن را ۹ ماه از حضور در اجتماع محروم می‌کنند و از طرف دیگر فقط ۱۰ روز آن هم تحت عنوان حمایت از مادر به مرد مرخصی می‌دهند در حالیکه ۲۷۰ روز زن باید تنها این مسئولیت را بر عهده بگیرد و این جزء موادی است که عدالت در خانواده را زیر سوال می‌برد و این سوال را در ذهن ایجاد می‌کند که وقتی یک بچه به دنیا می‌آید به غیر از ۹ ماهی که مادر باید آن را در شکم خود نگه دارد آیا در ارتباط با بزرگ کردن آن نیز فقط مادر مسئولیت دارد؟ در حالی که هنگام جدایی و طلاق و همچنین مسائل حقوقی، زنان حقی در ارتباط با فرزندان ندارند و قانون از مردان حمایت می‌کند.

قانون گذاران و کسانی که در ساختار قدرت حضور دارند باید بدانند زنان، حضور در فضای عمومی جامعه را تجربه کرده‌اند و دیگر نمی‌توان آنها را به مانند قبل در خانه‌ها زندانی کرد

در ماده ۹ این طرح که در ارتباط با اشتغال است طراحان این طرح در راستای افزایش آمار ازدواج و فرزندآوری قید کرده‌اند در کلیه بخش‌های دولتی و غیر دولتی الویت استخدام به ترتیب با مردان دارای فرزند و سپس مردان متاهل بدون فرزند و بعد از آن زنان دارای فرزند است و به کارگیری افراد مجرد واحد شرایط در صورت عدم وجود متقاضیان متاهل واحد شرایط بلامانع است به نظر شما تبعات اجرای این ماده از طرح تعالی خانواده در جامعه چه خواهد بود؟

اجرای این طرح تبعات منفی بسیار زیادی به همراه خواهد داشت از جمله اینکه وقتی به کسی که مجرد است کار داده نشود خود این موضوع باعث می‌شود که آمار ازدواج از میزان فعلی نیز پایین‌تر بیاید. از طرف دیگر یکی از وظایف ساختار این است که برای تمام افراد جامعه شغل فراهم کند و اتخاذ چنین تصمیماتی بیانگر ناتوانی و بی‌عدالتی سیستم اجتماعی و ساختار است که قادر نیست برای همه افراد جامعه خود شغل ایجاد کند و شغل را برای افراد خاصی در اولویت قرار می‌دهد. از طرف دیگر با اجرای چنین قوانینی بحث شایستگی نیز زیر سوال می‌رود؛ مگر نه اینکه وظایف و مسئولیت‌ها باید بر اساس شایستگی بدون توجه به جنسیت و همچنین مجرد یا متاهل بودن افراد به آنها واگذار شود.

متن کامل سخنرانی نوید کرمانی در پارلمان آلمان



در مراسم بزرگداشت شصت و پنجمین سالگرد تصویب قانون اساسی آلمان، سخنران اصلی، نوید کرمانی، نویسنده و پژوهشگر ایرانی بود. متن کامل سخنرانی او در زیر از نظرثان می‌گذرد.

رئیس جمهور محترم، رئیس محترم پارلمان، خانم صدراعظم، خانم‌ها و آقایان نماینده، عالیجنابان و میهمانان عزیز؛

پارادوکس (تناقض‌نما) به طور معمول در متن‌های حقوقی به چشم نمی‌خورد، زیرا این متن‌ها باید در حد امکان واضح و بی‌شبهه باشند. یکی از ویژگی‌های پارادوکس اما معماگونه بودن آن است، در واقع می‌توان گفت، آنجا به کار می‌رود که یک اظهار نظر واضح به دروغ تبدیل شود. به همین دلیل پارادوکس یکی از دستمایه‌های رایج در چامه‌سرایی به‌شمار می‌رود.

با وجود این، قانون اساسی آلمان با یک پارادوکس آغاز می‌شود. زیرا اگر، آنگونه که در اصل یک قانون اساسی آلمان آمده، حیثیت انسان از تعرض مصون باشد، حکومت نباید به آن توجهی نشان دهد، چه رسد به اینکه آن را رعایت و از آن حمایت کند؛ وظیفه‌ای که در همان اصل قانون اساسی به هیات حاکمه واگذار شده است. در این صورت باید موجودیت حیثیت انسان از قدرت حکومتی مستقل می‌بود.

تدوین‌گران قانون اساسی آلمان با این پارادوکس ساده و ناملموس، حکومت را خدمتگزار انسان‌ها کرده‌اند، تمامی انسان‌ها، خدمتگزار انسانیت.

«همه افراد جامعه در مقابل قانون برابرند.» [بند یک اصل سه قانون اساسی]

تا آن زمان یهودی‌ها، سبیتی و روماها، همجنسگرایان، معلولان، اصولا تمامی افرادی که در حاشیه جامعه قرار داشتند، دگراندیشان و بیگانگان در برابر قانون با دیگر افراد جامعه برابر نبودند. بنابراین باید برای برخورداری آنان از حقوق یکسان در جامعه اقدام می‌شد.

تئودور هوبس [نخستین رییس جمهور آلمان فدرال] با اصل نخست قانون اساسی مخالفت می‌کرد، زیرا به اعتقاد وی، جمله از نظر ادبی کیفیت پایینی دارد. در حالی که «حیثیت انسان از تعرض مصون است» یک جمله بسیار زیبایی آلمانی است؛ ساده و در عین حال پیچیده. در نگاه اول به نظر می‌رسد که

سطحی و به راحتی قابل درک است، اما با تعمق در جمله بعدی به ژرفای آن پی می‌بریم. این دو جمله یکدیگر را تکمیل کرده و به طور مشترک تحقق پیدا می‌کنند؛ و در جامعه آلمان طوری محقق شده‌اند که هیچ کس در روز ۲۳ ماه مه ۱۹۴۹ تصورش را نمی‌کرد.

برابری آحاد جامعه

«رشد شخصیت، حق همه افراد جامعه است.» [بند یک اصل دو قانون اساسی آلمان]

تا چه حد چشم‌انداز رشد شخصیت برای اکثر آلمانی‌ها که در زمان تدوین قانون اساسی در میان ویرانه‌های شهرها و جهانبینی‌شان سرگشته و تنها به فکر این بودند که جان سالم بدر ببرند، امری عبث به نظر می‌رسیده، نمی‌دانیم. اما به طور حتم ایده رشد شخصیت بسیار هوس‌انگیز بوده است.

شک ندارم که اگر اعضای شورای پارلمانی [شورای تدوین قانون اساسی] می‌توانستند ببینند که در ۶۵ سال گذشته آزادی تا چه حد در جامعه ریشه دوانده، از ثمره تلاش‌های خود خوشحال و متحیر می‌شدند. اگر می‌دیدند که امروز در پارلمان آلمان به مناسبت سالروز اعلان قانون اساسی این کشور کسی سخنرانی می‌کند که فرزند یک خانواده مهاجر و وابسته به یک اقلیت دینی است، حتما به علامت تایید سرتکان می‌دادند

«همه افراد جامعه در مقابل قانون برابرند.» [بند یک اصل سه قانون اساسی] تا آن زمان یهودی‌ها، سبیتی و روماها، همجنسگرایان، معلولان، اصولا تمامی افرادی که در حاشیه جامعه قرار داشتند، دگراندیشان و بیگانگان در برابر قانون با دیگر افراد جامعه برابر نبودند. بنابراین باید برای برخورداری آنان از حقوق یکسان در جامعه اقدام می‌شد.

«زنان و مردان از حقوق یکسان برخوردارند.» [بند دو اصل سه قانون اساسی] مخالفت و مقاومت چند ماهه برای جلوگیری از قید این جمله در قانون اساسی بیانگر این واقعیت است که در آلمان سال ۱۹۴۹ هنوز مردان و زنان برابر نبودند.

«مجازات اعدام لغو می‌شود.» [اصل ۱۰۲ قانون اساسی]

این بند از قانون اساسی خواست اکثریت جامعه پس از جنگ آلمان نبود؛ سه چهارم افرادی که در یک نظرسنجی شرکت کرده بودند، خواستار بقای مجازات اعدام بودند و هنوز هم برخی افراد طرفدار آن هستند. «هر آلمانی از حق آزادی عبور و مرور و زندگی در تمامی ایالت‌های کشور برخوردار

است.» [بند یک اصل ۱۱ قانون اساسی] این بند از قانون اساسی امروز نه تنها در آلمان بلکه در نیمی از اروپا نیز معتبر است.

منوعیت تبعیض، آزادی ادیان، آزادی هنر و علم، آزادی بیان و برگزاری اجتماعات؛ به طور کلی آنچه که در قانون اساسی آلمان قید شده، در زندگی واقعی مردم آلمان در ۶۵ سال پیش ریشه نداشت، بلکه تائیدی بود بر پایبندی به حقوق برابر و آزادی فردی و اجتماعی تمامی شهروندان.

ابتدا چنین به نظر می‌رسید که آلمانی‌ها برای این گونه ارزش‌های معنوی گوش شنوا ندارند. استقبال جامعه از قانون اساسی به گونه شرم‌آوری کم بود. سال ۱۹۵۱ در یک نظرسنجی در باره اینکه بهترین دوران برای آلمانی‌ها چه زمانی بوده، ۴۵ درصد از دوران از «امپراتوری دوم» نام برده بودند، ۷ درصد از «جمهوری وایمار» و ۴۲ درصد از دوران حکومت «ناسیونال سوسیالیسم». تنها ۲ درصد شرکت‌کنندگان در نظرسنجی جمهوری فدرال را بهترین دوران برای آلمانی‌ها می‌دانستند.

ما باید خوشحال باشیم از اینکه در آغاز دوران جمهوری فدرال سیاستمدارانی زمام امور را در دست داشتند که نه بر اساس نظرسنجی‌ها، بلکه در راستای اعتقادات خود عمل می‌کردند.

شک ندارم که اگر اعضای شورای پارلمانی [شورای تدوین قانون اساسی] می‌توانستند ببینند که در ۶۵ سال گذشته آزادی تا چه حد در جامعه ریشه دوانده، از ثمره تلاش‌های خود خوشحال و متحیر می‌شدند. اگر می‌دیدند که امروز در پارلمان آلمان به مناسبت سالروز اعلان قانون اساسی این کشور کسی سخنرانی می‌کند که فرزند یک خانواده مهاجر و وابسته به یک اقلیت دینی است، حتما به علامت تایید سرتکان می‌دادند.

بیش از همه، اصل ۱۱۶ تغییر یافته است. اصلی که به نظر می‌رسید بیانگر آمادگی جامعه آلمان برای پذیرش نیازمندان است، امروزه چنان مثله شده که باعث طرد کسانی می‌شود که به آغوش باز ما نیاز دارند، یعنی پناهندگان سیاسی

در سراسر جهان کشورهای زیادی وجود ندارد که در آنها چنین اتفاقی بیافتد. حتی در همین آلمان، در زمان‌های نه چندان دور، بگوئیم در پنجاهمین سالگرد اعلان قانون اساسی، به سختی قابل تصور بود که فردی در اینجا سخنرانی کند که فقط آلمانی نیست بلکه تابعیت یک کشور دیگر را دارد. در آن کشور [ایران]، با وجود آن همه اعتراضات و قربانی برای کسب آزادی، چنین چیزی محال است. ...

ادامه در صفحه ۸

متن کامل سخنرانی ...

ادامه از صفحه ۷

اما آقای رییس جمهور، آقای رییس پارلمان، خانم صدراعظم، خانم‌ها و آقایان نماینده، میهمانان عزیز و عالیجناب سفیر جمهوری اسلامی ایران که امروز در این مکان حضور دارید، مایلم از این تریبون اعلام کنم: ۶۵ سال خیلی زیاد است، در حداکثر ۱۵ سال آینده روزی خواهد رسید که در مجلس ایران، مجلسی که نمایندگان آن آزادانه انتخاب شده باشند، یک مسیحی، یک یهودی، یک زرتشتی یا یک بهایی در مناسبت مشابهی سخنرانی کند.

اخیرا رئیس جمهور اظهار داشت که آلمان امروز بهترین آلمانی است که می‌شناسیم. من نمی‌توانم با این نظر مخالفت کنم. آلمان در هیچ دورانی در این حد آزاد، صلحجو و اهل مدارا نبوده است. اما چه زمانی و از چه طریقی آلمان که در سده نوزدهم میلادی با نظامیگری خود سوء ظن دیگران را برانگیخته بود و بعدها با کشتار شش میلیون یهودی بی‌آبرو شده بود، توانست دوباره حیثیت کسب کند؟ تنها یک روز و یک اتفاق باعث بازگرداندن حیثیت به آلمان پس از جنگ شد، و آن هم «زانوزدن ورشو» بود [زانو زدن ویلی برانت، صدراعظم وقت آلمان در برابر نمای یادبود قربانیان شورش یهودیان در گتوی ورشو].

آلمان موظف نیست همه درماندگان و بی‌پناهان جهان را در خاک خود بپذیرد، اما این کشور به اندازه کافی امکانات دارد که از کسانی که به دلایل سیاسی تحت تعقیب هستند، حفاظت کند، به جای اینکه مسئولیت آنها را به کشورهای سوم [کشورهای که محل اقامت پناهنچیان پیش از ورود آنان به آلمان بوده‌اند] واگذارد

این اقدام ویلی برانت پیشتر از پارادوکس آغازگر قانون اساسی قابل تامل است؛ اقدامی بی‌نظیر در تاریخ ملت‌ها. آلمان با یک عمل فروتنانه حیثیت خود را بازیافت، مگر قهرمانی به طور معمول با قدرت، مردانگی، نیروی فیزیکی و بیش از هر چیز با غرور در ارتباط نیست؟ در اینجا اما یک نفر بزرگ‌منشی خود را با سرکوب غرورش و به گردن گرفتن تقصیر نشان می‌دهد. او نه تنها نسبت به اتفاقاتی که افتاد مقصر نبود، بلکه مخالف هیتلر بود، به همین دلیل به تبعید رفت و هیچ گناهی متوجه او نبود. این شخص زانوزدن در برابر کسانی که توسط آلمان قربانی شده‌اند را وطن‌دوستی دانسته و با نمایش شرم در انظار عمومی، به قربانیان احترام گذاشته است.

هربار که من تصاویر زانوزدن صدراعظم آلمان در گتوی ورشو را بر صفحه تلویزیون

می‌بینم، اشک از چشمانم جاری می‌شود. دلیل ریزش اشک هم تائر و یادآوری جنایات (دوران نازیسم) است و هم افتخار؛ افتخار به آلمان فدرال.

من این آلمان را دوست دارم، کشوری که نیاز به بزرگ‌گویی و نمایش قدرت فیزیکی ندارد، بلکه از ملتی تشکیل شده که با تردید و وسواس به گذشته خود می‌نگرد و با آن کلنجار می‌رود. ملتی که با بیگانگان برخوردی مهربانانه و بی‌ریا دارد و از بیگانه‌ستیزی و تکریم‌پرهیزی.

"آلمانی خوب"

ویلی برانت در سخنرانی خود به مناسبت دریافت جایزه صلح نوبل اظهار داشت: «یک آلمانی خوب نمی‌تواند ناسیونالیست باشد. یک آلمان خوب می‌داند که نباید نسبت به سرنوشت اروپایی بی‌اعتنا باشد. آلمان از طریق اروپا جایگاه واقعی خود را می‌یابد». از اواخر قرن هجدهم میلادی، دست‌کم از زمانی که لسینگ وطن‌پرستی را تحقیر کرد و به عنوان نخستین آلمانی واژه جهان‌وطن را به کار برد، فرهنگسازان آلمان با آنچه که ملت خوانده می‌شد، رابطه متضادی داشتند. گوته و شیلر، کانت و شوپنهاور، هولدرلین و بوشنر، هاینه و نیچه، برادران مان و هرمان هسه، همگی با آلمان سر سازگاری نداشتند، خود را جهان‌وطن می‌دانستند و به اتحاد اروپا معتقد بودند؛ سالها پیش از آنکه سیاستمداران به فکر پروژه متحدکردن اروپا بیافتند. (استقبال گرم نمایندگان پارلمان آلمان از سخنرانی نوید کرمانی)

این تفکر جهان‌وطنی در میان روشنفکران را ویلی برانت در صحنه سیاست ادامه داد. در این راستا می‌توان از مبارزه وی علیه ناسیونالیسم آلمانی، تلاش برای اتحاد کشورهای اروپایی، فعالیت برای دستیابی به حقوق برابر میان کشورهای شمال و جنوب و فعالیت وی در مقام ریاست «انترناسیونال سوسیالیستی» نام برد.

هربار که من تصاویر زانوزدن صدراعظم آلمان در گتوی ورشو را بر صفحه تلویزیون می‌بینم، اشک از چشمانم جاری می‌شود. دلیل ریزش اشک هم تائر و یادآوری جنایات (دوران نازیسم) است و هم افتخار؛ افتخار به آلمان فدرال

شاید به همین دلیل برای آلمان صورت خوشی ندارد که برخی سیاستمداران در آستانه انتخابات پارلمانی این کشور به سیاست خارجی اهمیت چندانی نمی‌دهند، یا یک نهاد دولتی آلمان انتخابات پارلمان اروپا را ناچیز می‌شمرد، کمک‌های عمرانی این کشور مقتدر به کشورهای نیازمند از متوسط کمک‌های کشورهای عضو "سازمان همکاری اقتصادی و توسعه" کمتر است، یا اینکه آلمان از ۹ میلیون سوری که به دلیل جنگ داخلی آواره شده‌اند تنها به ۱۰ هزار نفر پناه می‌دهد.

منته کردن قانون اساسی

ما نمی‌توانیم برای قانون اساسی جشن بگیریم بدون اینکه از منته‌کردن آن یاد کنیم. متن قانون اساسی آلمان بارها دستکاری شده و در آن، در مقایسه با کشورهای دیگر، تغییرات بسیار زیادی صورت گرفته است. این تغییرات به ندرت در راستای بهبود مفاد قانون اساسی بوده‌اند. بیش از همه، اصل ۱۱۶ تغییر یافته است. اصلی که به نظر می‌رسید بیانگر آمادگی جامعه آلمان برای پذیرش نیازمندان است، امروزه چنان منته شده که باعث طرد کسانی می‌شود که به آغوش باز ما نیاز دارند، یعنی پناهندگان سیاسی.

امروزه انسان‌های زیادی نیازمند کمک از جانب کشورهای دموکراتیک هستند. یکی از این افراد ادوارد اسنودن است که ما بقای حقوق بنیادین خود را مدیون او هستیم. سالانه هزاران تن از این افراد در دریای مدیترانه غرق می‌شوند؛ به احتمال زیاد در همین لحظه که ما اینجا حضور داریم، شماری در حال غرق‌شدن هستند.

اما در مقابل مهاجران نیز نشان نداده‌اند که تا چه حد قدر آزادی در آلمان را می‌دانند و برای امکانات شفلی، تحصیل رایگان فرزندان، سیستم پیشرفته بهداشتی و درمانی، قانونمداری، آزادی عقیده و آزادی مذهب ارزش قائل‌اند

آلمان موظف نیست همه درماندگان و بی‌پناهان جهان را در خاک خود بپذیرد، اما این کشور به اندازه کافی امکانات دارد که از کسانی که به دلایل سیاسی تحت تعقیب هستند، حفاظت کند، به جای اینکه مسئولیت آنها را به کشورهای سوم [کشورهای که محل اقامت پناهنچیان پیش از ورود آنان به آلمان بوده‌اند] واگذارد. علاوه بر این آلمان باید به خاطر منافع خود به کسانی که قصد مهاجرت به این کشور را دارند، این امکان را بدهد که از راه قانونی تقاضای مهاجرت کنند و ناچار نباشند به عنوان پناهنده سیاسی وارد این کشور شوند. حق پناهندگی برای فعالان سیاسی تحت تعقیب که در اصل ۱۱۶ قانون اساسی قید شده بود، با تغییر این اصل عملا از بین رفته است. به این امید که در جشن هفتاد سالگی اعلان قانون اساسی این لکه ننگ از دامن این سند قانونی پاک شود.

آلمان باید افتخار کند

آلمان به جای آنکه درهای خود را ببندد، می‌تواند افتخار کند که کشور پرجاذبه‌ای شده است. مادر و پدر من به دلایل سیاسی ایران را ترک نکرده‌اند. آنها پس از کودتا علیه دولت دموکراتیک مصدق در سال ۱۹۵۳ ...

ادامه در صفحه ۱۰

طرحی در باره استراتژی سیاسی چپ در شرائط کنونی ایران، شعارها و تاکتیکها مسعود فتحی

الف: ما چه می خواهیم:

۱ - هدف برنامه ای ما، بخشی از چپ دمکرات ایران، که به آزادی، دموکراسی، عدالت اجتماعی و سوسیالیسم باورمندیم و برای تحقق آن ها مبارزه می کنیم، دمکراتیزه کردن جامعه، در عرصه سیاست، اقتصاد و فرهنگ، و رسیدن به یک جامعه آزاد و عادلانه است. گام اول استراتژی سیاسی ما برای تحقق این هدف، حرکت در راستای استقرار یک جمهوری پارلمانی دمکراتیک و سکولار منطبق بر منشور جهانی حقوق بشر است.

۲- مهم ترین مانع بر سر راه دمکراتیزاسیون در کشور ما از انقلاب مشروطیت تا کنون، بازتولید استبداد و خودکامگی بوده است. بازگشت استبداد و دیکتاتوری در وجود استبداد صغیر محمدعلی شاه، و بعد از انقلاب مشروطیت، نهضت ملی و دولت قانونی دکتر محمد مصدق، بگونه مکرر در دیکتاتوری رضا شاه و محمد رضا شاه، تا استبداد ولایت فقیهی جمهوری اسلامی در فرای انقلاب بهمن ۱۳۵۷، مانع اصلی در گذار به یک جامعه مدرن و آزاد بوده است.

۳- جمهوری اسلامی، با ساختار متکی بر ولایت فقیه، قانون اساسی تبعیض آلود و مبتنی بر تلفیق دین و دولت، مانع اصلی استقرار دمکراسی و تحولات بنیادین در ساختار سیاسی کشور و ایجاد جامعه شهروندی، مدرن، پیشرفته و دمکراتیک است. استقرار ساختار متکی بر انتخاب آزاد شهروندان، ضرورت استقرار دمکراسی و پیشرفت به سوی توسعه سیاسی و اقتصادی در کشور است.

ب: نیروی گذار به دمکراسی

۱ - نیروهای اجتماعی گذار از استبداد به دمکراسی، از دولت خودکامه دینی به دولت دموکرات و سکولار عبارتند از: افشار و طبقات مدرن جامعه، نیروهای دمکراسی خواه و سکولار، اعم از چپ، ملی و ملی-مذهبی، دیگر جریانات دمکرات و لیبرال مخالف نظام ولایت فقیه، جنبش های اجتماعی اعم از جنبش کارگری، جنبش زنان، جنبش دانشجویی و جنبش حقوق بشر، جنبش های حق طلبانه در مناطق ملی/ قومی، نهادهای مدنی و سیاسی.

۲- گذار به دمکراسی از طریق تغییر توازن قوا در جامعه میسر است. عرصه این تغییر، مقاومت روزمره شهروندان در برابر خودکامگی حکومت، مبارزه آن ها برای حقوق و آزادی های مدنی از جمله مبارزه برای آزادی زندانیان سیاسی، آزادی بیان و عقیده، تغییر قوانین تبعیض آلود علیه زنان و اقلیت های مذهبی و عقیدتی، اصلاحات ساختاری، حقوقی و سیاسی، آزادی

انتخاب شدن و انتخاب کردن، آزادی پوشش، لغو اعدام، آزادی اطلاع رسانی و استفاده از فضاهای مجازی ... است. ۳- لازمه گذار به دمکراسی وجود نهادهای مدنی پایدار و حضور فعال جامعه مدنی است. جنبش های مطالباتی، خاستگاه اصلی شکل گیری نهادهای مدنی و ایجاد تشکل های اجتماعی و گروهی حول منافع صنفی، اقتصادی و اجتماعی هستند. ایجاد و تثبیت سازمان های اجتماعی، از قبیل اتحادیه های کارگری و کارمندی، نهادهای سراسری زنان، دانشجویان، نویسندگان و روزنامه نگاران، اساتید دانشگاه ها، معلمان در مقیاس کشوری، می تواند در تداوم خود با محاصره مدنی حکومت، پایداری گذار به دمکراسی را تضمین کند، برداشتن گام های بعدی را در پیوند دادن آزادی و عدالت اجتماعی نیز تسهیل نماید.

ج- مولفه های اصلی سیاست ما در عرصه های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی:

در عرصه سیاسی: دفاع از یک ساختار دمکراتیک و سکولار، غیر متمرکز، جدائی نهاد دین از نهاد حکومت و دولت، رفع تبعیضات حقوقی بر اساس مذهب، ملیت و جنسیت، ایجاد یک جامعه شهروندی و تامین فرصت های برابر برای همه آحاد مردم، انتخابی بودن ارگان های اجرایی در همه سطوح، تفکیک قوا، انحلال نهادهای موازی و انتصابی، استقلال کامل قوه قضائیه از قوه مجریه و مقننه، انحلال دادگاه های ویژه و ارگان های سرکوب و شکنجه شهروندان، انطباق قوانین کشور با منشور جهانی حقوق بشر، استقرار حکومت قانون، برابرققوقی همه شهروندان فارغ از جنسیت، مذهب، عقیده و ملیت در برابر قانون، به رسمیت شناختن حق تشکل، تجمع و اعتصاب و اعتراض.

در عرصه اقتصادی: ارائه یک برنامه جامع توسعه اقتصادی، ایجاد مکانیزم های کنترل اجتماعی، مهار قدرت غول های اقتصادی، اتخاذ تدابیر لازم برای کاستن از شکاف فقر و ثروت در جامعه.

اجتماعی: حق کار و حق برخورداری از امکانات آموزشی و حرفه ای و ایجاد فرصت های برابر برای تمامی شهروندان. تامین اجتماعی و بیمه همگانی (اعم از درمانی، بیکاری و باز نشستگی) برای همه کسانی که در ایران کار و زندگی می کنند، تامین نظارت و کنترل اتحادیه های کارگری و دیگر نهادهای مدنی بر موسسات بیمه و درمان، قراردادهای دسته جمعی کار و تعیین حداقل دستمزد. حفاظت از محیط زیست و تبدیل آن به یک آموزش عمومی از طریق گنجاندن در متون درسی مدارس.

د: روش ها، شعارها و نیروها

۱ - راهبرد سیاسی ما در گذار از استبداد به دمکراسی، مبتنی بر کاربست اشکال مسالمت آمیز و خشونت پرهیز مبارزه، با تاکید بر استفاده از تمام ابتکارات مبارزاتی متناسب با شرائط و سطح رشد جنبش مردم است. اتکاء ما بر جنبش های اجتماعی و نهادهای مدنی و تقویت جنبش های مطالباتی و مقاومت مدنی در برابر استبداد است.

شعار ما، برگزاری انتخابات آزاد، به رسمیت شناختن حق بدون قید و شرط انتخاب شدن و انتخاب کردن برای همه شهروندان، سپردن تمام قدرت حکومتی به منتخبین مردم، تشکیل دولت منعهد به قانون، مسئول در برابر مردم، و مجلس نمایندگان منتخب مردم مرجع یگانه قانونگذاری در کشور.

۲- رنوس سیاست چپ □ در زمینه اتحادها و ائتلاف های عبارت اند از:

اتحاد گسترده و ممکن با دیگر نیروهای چپ.

شکل دادن به اتحاد برای دمکراسی حول: جمهوریت، سکولاریسم، جدائی نهاد دین و نهاد دولت، تامین حقوق ملیت ها/ اقوام، رفع تبعیض و رعایت حقوق بشر، تاکید بر روش های مسالمت آمیز مبارزه.

همسویی و همگامی با تمام نیروهایی که از عناصری از جمهوریت و دمکراسی دفاع می کنند، شکل دادن به انواع اتحاد عملها و ائتلاف های سیاسی در جریان پراتیک سیاسی.

سازماندهی جنبش همبستگی بین المللی ایرانیان مقیم خارج در اقصی نقاط جهان و تلاش برای ایجاد ارتباط با جنبش برای آزادی، دمکراسی و عدالت اجتماعی در داخل کشور.

ارتباط با مجامع مترقی و مدافع آزادی و حقوق بشر و بسیج همه امکانات ممکن در جهت فشار به رژیم و تقویت مبارزه برای دمکراسی

۳- روابط بین المللی:

استراتژی چپ در روابط بین المللی بر همبستگی با جنبش های آزادیخواهانه، مدافع حقوق بشر و حفظ محیط زیست، مناسبات دوستانه با احزاب سیاسی، مجامع بین المللی و مراجع دولتی در جوامع آزاد، تقویت موقعیت سیاسی و اقتصادی کشور، پایبندی به معاهدات بین المللی، تامین صلح جهانی استوار است.

اصول سیاست خارجی ما عبارت اند از:

دوستی با همه کشورها براساس منافع ملی کشور و ملت ایران، عادی سازی رابطه با همه کشورهای جهان بر اساس منافع متقابل، ...

تقلیل نقش زنان ...

ادامه از صفحه ۶

به نظر می رسد در پیش گرفتن چنین راهکار هایی بیانگر این است که ساختار معیوب به بن بست خورده و قادر نیست راه حل های مناسبی برای مشکلات خود تعریف کند. از سویی دیگر قانون گذاران باید توجه کنند که یکی دیگر از اثرات منفی این قانون علاوه بر اینکه مغایر با عدالت اجتماعی و جنسیتی است، باعث افزایش مهاجرت در بین قشر تحصیل کرده مجرد نیز می شود.

ازدواج یک امر فرهنگی است و اگر بخواهیم صرفاً بر اساس پشتوانه مالی به مقوله ازدواج فکر کنیم این قضیه به ازدواج لطمه وارد می کند

در یکی از ماده های این طرح، نمایندگان اقدام به تعریف سن مناسب ازدواج کرده اند، سن ازدواج برای آقایان را ۲۰ تا ۲۵- و برای خانم ها را ۲۲ تا ۱۸ سال عنوان کرده اند و در ادامه این ماده بر اجرای برنامه های آموزشی و فرهنگی در راستای کاهش سن ازدواج تاکید کرده اند با توجه به تحولات جامعه تعیین این محدوده سنی چه تناسبی با مبانی حقوقی و شرایط اجتماعی و فرهنگی حال حاضر کشور دارد؟

ازدواج و داشتن فرزند یک تصمیم فردی است و نمی توان اسلحه پشت سر افراد گذاشت که ازدواج کنند یا بچه دار شوند؛

متن کامل سخنرانی ...

ادامه از صفحه ۸

به آلمان آمدند و مثل خیلی دیگر از هم نسلان ایرانی خود خوشحال بودند که می توانند در یک کشور آزاد و عدالت طلب تحصیل کنند. آنها پس از پایان تحصیلات دانشگاهی در آلمان شروع به کار کردند، سپس بچه دار شدند و به تدریج شاهد رشد بچه ها و نوه ها و حتی نتیجه خود بودند و در آلمان پیر شدند. این خانواده بزرگ ۲۶ نفره، شامل فامیل درجه یک و همسران آنها، در این کشور به خوشبختی رسیده است.

میلیونها نفر مانند ما پس از جنگ جهانی دوم به آلمان آمدند. اگر پناهندگان آلمانی تبار که پس از جنگ از کشورهای همسایه اخراج شدند را در نظر بگیریم، بیش از نیمی از جمعیت امروز آلمان را مهاجران و پناهندگان و خانواده های آنها تشکیل می دهند.

آلمان تاکنون به خوبی توانسته است مشکلات ناشی از تغییرات جمعیتی را حل کند. در نقاط پر جمعیت پیشداوری های زیادی بین آلمانی تبارها و غیر آلمانی تبارها و نیز کشمکش های

باید ازدواج را در وزن خانواده تعریف کنیم و در واقع خود جوانان و خانواده است که تشخیص می دهند که چه زمانی برای ازدواج دارای آمادگی هستند و ساختار نباید سنی را برای ازدواج تعریف کند و بخواهد در این قضیه دخالت کند. از سویی دیگر وقتی که شرایط افراد برای ازدواج مساعد نیست افراد قطعاً به صرف اجبار قانون، تن به ازدواج نمی دهند.

با تصویب چنین قوانینی و تعیین حدود سنی برای ازدواج، ازدواج از نهاد خانواده بیرون کشیده می شود و از طرف دیگر به نظر می رسد که تدوین کنندگان چنین طرح ها و قوانینی تصور می کنند که صرفاً پول پشتوانه ازدواج است؛

در حالیکه ازدواج یک امر فرهنگی است و اگر بخواهیم صرفاً بر اساس پشتوانه مالی به مقوله ازدواج فکر کنیم این قضیه به ازدواج لطمه وارد می کند و اجرای چنین قوانینی منجر به ازدواج اجباری می شود و ازدواج اجباری نیز طلاق اجباری را به همراه خود دارد در حالیکه ما می خواهیم یک خانواده پایدار داشته باشیم.

نمایندگان تدوین کننده این طرح به ظن خود در راستای کاهش طلاق، امتیازات و پاداش هایی برای وکلایی که پرونده های طلاق را منجر به صلح و سازش می کنند در نظر گرفته است، به نظر شما چنین مسائلی به نوعی باعث زیر سوال بردن شأن و جایگاه وکلا و از سوی دیگر منجر به افزایش طلاق عاطفی در خانواده نمی شود؟

همان طور که شما اشاره کردید این موضوع نه تنها باعث کاهش طلاق

اجتماعی، فرهنگی و مذهبی وجود دارد. متأسفانه در این رابطه برخی به خشونت متوسل می شوند و قتل و ترور هم پیش می آید. اما به طور کلی در آلمان جو آرام و صلح آمیزی حاکم است، و در مقایسه با دهه نود میلادی مردم بیشتر با یکدیگر مدارا می کنند.

آلمان فدرال در زمینه همگرایی گروه های گوناگون اجتماعی بسیار موفق عمل کرده است. شاید در گذشته اینجا و آنجا از مهاجران، به ویژه از دستاوردهای کارگران خارجی موسوم به کارگران مهمان، قردانی نشده است.

اما در مقابل مهاجران نیز نشان نداده اند که تا چه حد قدر آزادی در آلمان را می دانند و برای امکانات شغلی، تحصیل رایگان فرزندان شان، سیستم پیشرفته بهداشتی و درمانی، قانونمداری، آزادی عقیده و آزادی مذهب ارزش قائل اند.

در پایان سخنرانی خود مایلیم که از طرف - نه! نه از طرف تمامی مهاجران، نه از طرف جاما ایسو، پناهنده ای که دقیقاً یک سال پیش در یک کمپ پناهجویان در شهر آیزن هوتن اشتات از ترس اخراج از آلمان و بازگرداندنش به کشور مبدأ خود را حلق آویز کرد، نه از طرف محمد کوباسیک و دیگر

نمی شود بلکه زمینه را برای افزایش طلاق عاطفی نیز در جامعه فراهم می کند. از سوی دیگر با این قانون، تهمت به وکلا زده می شود

یکی دیگر از اثرات منفی این قانون علاوه بر اینکه مغایر با عدالت اجتماعی و جنسیتی است، باعث افزایش مهاجرت در بین قشر تحصیل کرده مجرد نیز می شود

و گویی وکلا صرفاً به دنبال طلاق گرفتن زوجین و گسست خانواده ها هستند در حالیکه وکلا در ابتدا تلاش می کنند در بین زوجین تفاهم ایجاد کنند و اگر به نتیجه نرسیدند بر روی گزینه طلاق کار می کنند چرا که به زور زندگی کردن زوجین در کنار یکدیگر و آشنی اجباری معنایی ندارد.

از طرفی دیگر نیز وقتی دو نفر تصمیم به طلاق گرفته باشند و وکیل آن را پی گیری و اجرا نکند آنها به وکیل دیگری برای تحقق این موضوع مراجعه می کنند.

و سخن آخر؟

به نظر می رسد تدوین کنندگان این گونه طرح ها و قوانین غلط به جای اینکه غدهی سرطانی را که در جامعه به وجود آمده شناسایی و از بین ببرند و یا رشد آن را متوقف کنند؛ می خواهند این غدهی سرطانی را با سم معالجه کنند؛ در حالی که آنها با تزریق این سم نواحی دیگری که سالم است را نیز بیمار می کنند.

قربانیان «گروه زیر زمینی ناسیونال سوسیالیستی»، نه از طرف حتی یک مهاجر یهودی یا یک یهودی آلمانی تبار که دوباره به آلمان بازگشته و هرگز نابودی تقریباً کامل قوم خود را فراموش نخواهد کرد - ولی مایلیم از طرف میلیون ها انسان، از طرف کارگران مهمان که خیلی وقت است دیگر مهمان نیستند، از طرف فرزندان و نوه ها و نتیجه های آنان که در دو فرهنگ رشد کرده اند و دارای دو پاسپورت هستند، از طرف همکاران نویسنده ام که زبان آلمانی برای آنها هدیه ای به شمار می رود، از طرف فوتبالیست هایی که در برزیل برای آلمان به میدان خواهند رفت، از طرف کسانی که موفقیت کمتری داشته اند و آنان که نیازمند کمک هستند، حتی از طرف بزهکاران، که مانند بقیه به آلمان تعلق دارند، از طرف مسلمانان، که در آلمان از حقوقی برخوردارند که متأسفانه مسیحیان در بسیاری از کشورهای اسلامی از آنان بی بهره هستند، از طرف اولیا خودم و خانواده ۲۶ نفره ام بگویم: آلمان متشکرم، و در حین بیان تشکر، لاف را به طور نمادین، در مقابل این کشور سر تعظیم فرودآورم.

برگردان از آلمانی: فرهاد پاپار

"جهانی دیگر، جهانی بهتر" ممکن است، اگر متحداً تلاش کنیم

خط قرمزها ...

ادامه از صفحه ۸

طرح چنین راهکاری از طرف فعالان سیاسی اجتماعی که نظرات و اهدافی کاملاً متفاوت را پیگیری می‌کنند، نشانه آن است که این ایده نه نقطه نظر این یا آن فعال سیاسی وابسته به این یا آن گروه اپوزیسیون بلکه سمتگیری سیاسی جدیدی است که باید دلایل شکل گیری و نتایج آن مورد توجه قرار گیرد.

تاکید بر بکارگیری روشهایی از مبارزه که نیروهای حاکم را از تغییر بوختت نیانداخته و عامل مقاومت آنان تا آخرین سنگر نگردد بطورعمومی ایده صحیحی است. درکشور ما هستند کسانی که از همین امروز ضرورت سرکوب و محاکمه همه کسانی که در قدرت شرکت داشته اند و حتی کسانی که سیاست‌هایی مغایر سیاست مورد نظر آنان را

اگر پس از دوم خرداد و در جریان جنبش سبز از نظر تحلیل گران مدافع اصلاحات، ضرورت حضور مردم و طرح خواسته‌هایشان امری پذیرفته شده بود امروز کم نیستند تحلیل گرانی که قلم و زبانیشان عمدتاً در جهت هشدار به تدروی و امکان دادن به دولت آقای روحانی برای پیشبرد برنامه‌هایش عمل می‌کند

پیش برده اند مطرح میکنند. طبیعی است که حاملین چنین ایده‌هایی در صورت کسب قدرت راه سرکوب بخش دیگری از نیروهای سیاسی را در پیش خواهند گرفت و با مقاومت آنان روبرو شده و جایجایی قدرت تنها از طریق درگیری‌های خشن و مسلحانه که تا سالها پس از جایجایی قدرت ادامه خواهد یافت، امکان پذیر خواهد بود. ولی ما از امروز ایران سخن می‌گوییم و چنین گرایشهایی امروز در اپوزیسیون ایران نیروهای حاشیه‌ای بوده و تعیین کننده روندهای اصلی سیاسی جامعه ایران نیستند. راهکار مطرح شده تنها فاصله‌گیری از چنین گرایشهایی را معنا نمیدهد.

ترس را آنکس که می‌ترسد معنا میکند و نه آنهایی که در برابر او قرار دارند. نیروهای حاکم بر اساس آنچه آنرا خطرناک میدانند، خط قرمزهایی تعیین میکنند که عبور از آن را خطرناک تشخیص داده و عدول کنندگان را مجازات می‌کنند. این خط قرمزها ثابت نیست. در افغانستان طالبان هر گونه زیر سوال بردن قوانین و ارزشهای اسلام به درک طالبان، پایه‌های حکومت اسلام را بخطر می‌انداخت و با شدت عمل مواجه می‌شد. آمدن یک زن بدون

معیت یک مرد در خیابان یک خط قرمز بود. در ایران زیر سوال بردن قوانینی که پایه‌های دین تصور میشود یا نقد ارگانهای اصلی سیستم خطرناک محسوب میشود و مثلاً زیر سوال بردن قانون فصول و یا زیر سوال بردن ولی فقیه خط قرمز تلقی میشود. در کشور آلمان گذاشتن بمب در اماکن عمومی و عملیات تروریستی برای جامعه خطرناک تلقی شده و با آن برخورد می‌شود. راهکار نترساندن حکومت در کشور ایران معنایی جز تئوریزه کردن ضرورت حرکت در زیر سقف خط قرمزهایی که حکومت تعریف کننده آنست ندارد حتی اگر برخی از طرح کنندگان آن این قصد و این برداشت را نداشته باشند.

در کشوری چون ایران حاکمان از به خطر افتادن حاکمیتشان بیم دارند. آنان در اثبات نادرستی سیاست‌هایشان در افکار عمومی، به خطر افتادن موقعیت خود را می‌بینند و در برابر آن واکنش نشان میدهند. در جلسه شورای نگهبان برای تأیید کاندیداهای ریاست جمهوری نماینده وزارت اطلاعات حضور می‌یابد و از قطعی بودن امکان پیروزی آقای

نیروهای حاکم بر اساس آنچه آنرا خطرناک میدانند، خط قرمزهایی تعیین میکنند که عبور از آن را خطرناک تشخیص داده و عدول کنندگان را مجازات می‌کنند

رفسنجانی و خطرات این پیروزی سخن می‌گوید. از نظر نمایندگان وزارت اطلاعات و اکثریت شورای نگهبان سیاست آقای رفسنجانی چون در سالهای گذشته همسو با سیاست ولی فقیه نبوده خطرناک است و جلوگیری از پیروزی وی حتی با پذیرش هزینه‌های حذف ایشان ضرور است. آقای رفسنجانی باید چه میکرد تا مسئولین اصلی حکومت از وی و سیاست‌هایش نهراسند. رهبران جنبش سبز و آقای خاتمی باید چه میکردند تا خطرناک محسوب نشوند.

در شرایط ایران بحث تنها محدود به سازمانهایی که مبارزه مسلحانه و بزرگ کشیدن حکومت به اتکا کشورهای خارجی را پیگیری میکنند نیست.

احساس خطر تا جایی پیش میرود که انتشار یک نقل قول در یک نشریه در مخالفت با قانون قصاص نشریه را تعطیل و نویسنده را روانه زندان می‌کند.

اگر پس از دوم خرداد و در جریان جنبش سبز از نظر تحلیل گران مدافع اصلاحات، ضرورت حضور مردم و طرح خواسته‌هایشان امری پذیرفته شده بود امروز کم نیستند تحلیل گرانی که قلم و زبانیشان عمدتاً در جهت هشدار به تدروی و امکان دادن به دولت آقای روحانی برای پیشبرد برنامه‌هایش عمل می‌کند.

قطعه‌نامه‌ها و اطلاعیه‌های سازمانی و با مقالات فردی منعکس کنند، در بیان پایه‌های اعتقادی خود دچار تردید شده‌اند و بدتر آنکه دیگران را نیز به اجرای همین روش خود دعوت می‌کنند.

حتی بخشی از مسئولان کشور متمایل به اصلاح طلبان و یا تحول طلبان به خطراتی که چنین فضایی میتواند برای کل کشور و جمهوری اسلامی بوجود آورد آگاهند. آقای رفسنجانی در دیدارش با دانشجویان به ضرورت حضور آنان در صحنه و طرح خواسته‌هایشان تأکید دارند.

تاکید بر بکارگیری روشهایی از مبارزه که نیروهای حاکم را از تغییر بوختت نیانداخته و عامل مقاومت آنان تا آخرین سنگر نگردد بطورعمومی ایده صحیحی است

آقای رفسنجانی میدانند که دانشجویان و جوانان اگر در عرصه مبارزه اجتماعی در سطح گسترده حضور یابند، خود را به خط قرمزهای تعیین شده محدود نخواهند کرد. ایشان میدانند که دعوت دانشجویان به طرح خواسته‌ها و مشارکت در فعالیت‌های اجتماعی با بازداشت و اخراج فعالین آنان بدلیل آنکه خط قرمزها را رعایت نخواهند کرد مغایر است و میدانند که برجسته‌ترین نمایندگان و فعالین دانشجویی چند سال است در زندان بسر می‌برند و چند صد دانشجوی ستاره دار و محروم از تحصیل وجود دارد ولی در عین حال به خطر سکوت دانشجویان واقف است. ایشان میدانند که این سکوت با طوفان شکسته خواهد شد. تأکید آقای رفسنجانی ضد دعوت برخی شخصیت‌های اپوزیسیون و اصلاح طلب به آرامش و صبر و خودداری از اقدامات اعتراضی و یا به چالش کشیدن خط قرمزهاست که به زعم آنان به تقویت وحدت راست گرایان و ایجاد مشکلات برای دولت آقای روحانی خواهد انجامید و مغایر یا هشدار دادن به نیروهاست که کاری نکنند که حکومت نترسد.

نه به خط قرمزها، نیاز تحول

کشور ما نیاز به هنرمندان، نویسندگان، روشنفکران و سیاستمدارانی دارد که به خط قرمزهایی که حتی در وجه عمده با قوانین خود کشور در تناقض است نه گویند.

ادامه در صفحه ۱۲

وحدت چپ

به سوی شکل دهی شکل بزرگی چپ

www.vahdatechapp.com

پدیده قدرت و ...

ادامه از صفحه ۵

و روابط اجتماعی و گروهی بکشانیم دیگر نمی توان آنها را با مسامحت و به آسانی دوروی سکه و یا مترادف یکدیگر دید و بکار برد.

به همین علت هانا آرنت ترجیح می دهد که این دو مقوله را از یکدیگر جدا سازد و حتی مقابل یکدیگر قرار دهد. وی معتقد است که پدیده قدرت اصل و بنیاد سیاست و سیاستمداری را تشکیل می دهد، و زمانی که پدیده قدرت حضور بلامنازع و قوی داشته باشد لزومی بر بکار گیری خشونت نیست. و بر عکس زمانی که پایه های قدرت در معرض خطر قرار گیرند پدیده خشونت نیز وارد عرصه سیاسی می شود.

قدرت زمانی شکل می گیرد و عینیت می یابد که انسانهای منفرد به یکدیگر می پیوندند و یک گروه و نهاد اجتماعی-سیاسی و یا صنفی و طبقاتی، که منافع خاصی را دنبال می کند، بوجود می آورد

به سخن دیگر قدرت مطلق و بی رقیب نیازی به خشونت ندارد و خشونت همه گیر و گسترده نشانگر ضعف و ناتوانی جدی قدرت حاکم است. بنابراین، از نظر هانا آرنت قدرت و خشونت نمی توانند همزمان حضور داشته باشند.

البته این نظریه شاید در عالم تئوری و بحثهای کلامی صحت داشته باشد، اما ما در عالم واقع همواره شاهد ترکیبی از این دو پدیده هستیم. به این معنی که هرگاه پایه های اصلی قدرت در معرض تهدید قرار گیرند، خشونت و سرکوب ظاهر می شوند و در صورت نبود مخالفین جدی و سازمان یافته علیه قدرت سیاسی حاکم خشونت های عریان نیز کاهش می یابند.

هانا آرنت برای روش شدن بحث و برای اثبات نظر خود - و بر خلاف گفته های بسیاری از رهبران انقلابی مانند مائو تسه تگ که گفته بود قدرت از لوله تفنگ بیرون می آید- پدیده قدرت را فقط در ارتباط با گروه های انسانی قرار می دهد و آنرا صرفا یک پدیده گروهی و سیاسی- اجتماعی می بیند تا یک پدیده فردی.

وی قدرت را یک توانایی انسانی البته نه برای یک اقدام فردی، بلکه در ارتباط و هماهنگ با یک گروه و یا آنطور که وی در کتابش می نویسد، در هماهنگی با یک کنسرت تعریف می کند. قدرت زمانی شکل می گیرد و عینیت می یابد که انسانهای منفرد به یکدیگر می پیوندند و یک گروه و نهاد اجتماعی-سیاسی و یا صنفی و طبقاتی، که منافع خاصی را دنبال می کند، بوجود می آورد.

همین پدیده اما زمانی که آن گروه موجودیت خود را از دست می دهد و ناپدید می شود از بین می رود و دیگر وجود

خارجی ندارد. بعبارت دیگر قدرت از نظر هانا آرنت در ارتباط با گروهی از انسان هایی که بخاطر یک هدف و منافع مشترک با هم متحد شده اند و هوادارانی را نیز بخود جلب کرده اند معنی می یابد.

از نظر هانا آرنت تاکید بر پدیده قدرت به معنی نفی زور (force) و توانایی های فردی نیست. وی در این رابطه سعی می کند، در بحثهای نظری خود در باب "قدرت"، تفاوت های اساسی بین توانایی های فردی از یکسو و قدرت تولید شده از گروهی از افراد که خود را در یک جریان سیاسی، نهاد اجتماعی و یا دولت سازمان داده اند، از سوی دیگر، تشریح کند. وی در این رابطه تفاوت مهمی می بیند بین انرژی که از یک گروه، یا نهاد اجتماعی و یا دولت ساطع می شود و انرژی ای که در اثر فعالیت های یک فرد منتشر می گردد.

قدرت ناشی از یک گروه و هوادارانش قبل از اینکه بر توانایی و استعدادها فردی استوار باشد بر عوامل روانی و ایدئولوژیکی که به گروه مزبور هویت می دهند متکی است. به همین علت وی تاکید می کند که دو پدیده "قدرت" و "توانایی و زور" را نباید با هم یکی گرفت. زیرا اولی انعکاسی است از روابط درونی یک گروه و دومی بازتابی است از توانایی های طبیعی و فردی هر انسانی که کمتر متأثر از روانشناسی گروهی و منافع جمعی است.

برای مثال خطر یک تروریست که مستقلا و با انگیزه های فردی دست به عملیات تروریستی میزند به مراتب کمتر از خطر یک گروه تروریستی سازمان یافته است. و یا در نزد حکومت های استبدادی اهمیت عناصر منتقد منفرد کمتر از یک گروه و جریان سیاسی مخالف است.

شاید بر مبنای نظریه هانا آرنت بهتر بتوان واکنشهای نظام جمهوری اسلامی، بویژه نیروهای امنیتی آن را، در برابر منتقدان و مخالفینش فهمید. بنظر می رسد تا زمانی که یک منتقد و دگراندیش سیاسی و یا عقیدتی به صفت شخصی و به اندازه تواناییهای فردی خویش از در مخالفت با سیاست رهبری درآید و پشتوانه های جدی و بالفعل اجتماعی نداشته باشد، میزان تحمل و درجه صبر نیروهای امنیتی ولایت فقیه بالا خواهد بود.

اما زمانی که مخالفت ها و انتقادات انسانهایی که قصد عبور از خطوط قرمز این نظام را دارند، نشانه هایی از تبدیل به یک جریان اجتماعی، صنفی و فرهنگی را از خود نشان دهند به سرعت با خشونت های عریان این نظام مواجه و سرکوب می شوند.

مسئله آقایان موسوی و کروبی و خانم زهرا رهنورد صرفا بدلیل مخالفت های شخصی اشان با رهبری جمهوری اسلامی همچنان در حصر نگاه داشته نمی شوند، که در این رابطه آقای محمد نوری زاد در نامه هایش با شجاعت تمام بارها مشروعیت آقای خامنه ای را بعنوان رهبر جمهوری اسلامی زیر سوال برده است.

آنان سمبلهای سیاسی، آرمانی و حتی روحی و روانی جنبش اجتماعی و همه گیر ضد ولایت فقیه و استبداد دینی حاکم بر ایران هستند، جنبشی که فراتر از جمع کمی مردم و نیروهای شرکت کننده در آن، کیفیت های جدید را خلق کرد و انرژی های بسیاری را آزاد

نمود. و بنابراین تا زمانی که رهبران جنبش سبز از این موقعیت و مقام با عقب نکشند و بقول مقامات جناح راست سنتی تویه نکنند همچنان در حصر و زیر بار خشونت نیروهای امنیتی باقی خواهند.

آنان نمادی از قدرت نمایی اکثریت مردم ایران، به صفت یک جمع و گروه و نه منفردین، در برابر ولایت فقیه بودند و همچنان هستند و به همین دلیل نیز هیچگاه مشمول چشم پوشی و بخشش رهبری این نظام و نیروهای امنیتی آن نخواهند شد.

مقابله دائمی گشت های خیابانی ارشاد نیز نمودی از جنگ قدرت بین دو نیروی اجتماعی است. از یک سو نیرویی که بعنوان دنباله رهبری جمهوری اسلامی و سنت گرایان، "بی حجابی" و یا "بد حجابی" را خطر بزرگی برای ثبات نظام اسلامی می بیند؛ و از طرف دیگر زنان و جوانانی که مخالفت با سیاست های فرهنگی و اجتماعی این نظام را وسیله ای برای قدرت نمایی و ابراز وجود می شناسند. که به همین دلیل نیز همواره مشمول کنترل و سرکوب بوده اند.

تصور می کنم که منظور من از این بحث روشن شده باشد، ضمن احترام و ارج گذاری بسیار بر همه دگراندیشان و منتقدین این نظام که به صفت فردی و البته با شجاعت تمام در برابر استبداد ولایت فقیه قد برافراشته اند- که وجود تک تک آنها سرمایه های غیر قابل جایگزین برای جنبشهای آزادی خواه و عدالت طلب این مرز و بوم است، باید براین حقیقت نیز انگشت گذاشت که بدون وجود اتحاد و همکاری و بدون تشکل های سیاسی، نهاد های اجتماعی و فرهنگی و صنفی، قدرت سیاسی و دینی حاکم را نمی توان به چالش کشید.

مبارزه برای تغییر، مبارزه ایست در عرصه قدرت های اجتماعی، سیاسی، طبقاتی و صنفی، که البته هر اندازه این مبارزه جدی تر شود برای آن بهای بیشتری می بایست پرداخت. این عرصه دیگر محدود به تک افراد فعال و منتقد، هر اندازه هم که شجاع و بی باک باشند، نمی تواند و نباید بماند.

طرحی درباره استراتژی ...

ادامه از صفحه ۹

مناسبات دوستانه و متقابل با کشورهای منطقه، به رسمیت شناختن دولت اسرائیل و دفاع از حقوق مردم فلسطین در تشکیل دولت مستقل خود، همکاری با نهادهای دفاع از حقوق بشر در سطح ملی و بین المللی و بهره گیری اصولی از هر امکان در پهنه سیاست جهانی در خدمت تحقق توسعه سیاسی و اقتصادی کشور

* این متن با توجه به مباحث وحدت چپ بین جمعی از کنشگران چپ، سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران، سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) و شورای موقت سوسیالیست های چپ ایران نوشته شده است.

خط قرمزها ...

ادامه از صفحه ۱۱

تعرض نظری به چنین نیروهای و دعوت از همه نیروهای کشور به تبعیت از راهکار کسانی که در داخل کشور فعالیت زیر خط قرمزها را پذیرفته اند در عمل نه تنها به پایداری این خط قرمزها خدمت میکند بلکه بدتر از آن در خدمت تنگ شدن خط قرمزها و وادار شدن همه فعالین سیاسی اجتماعی به محدود کردن دامنه فعالیت هایشان است. امری که در کشور اتفاق افتاده است. سی و پنج سال پیش صلاحیت من در انتخابات مجلس رد شد بدلیل آنکه گفته شد از آنجا که من به قانون اساسی رای نداده ام نمیتوانم نماینده مجلسی باشم که ملزم به فعالیت در چارچوب قانون اساسی است. در آنزمان نمایندگان نهضت آزادی در انتخابات شرکت کرده و موفق به ورود به مجلس شدند. امروز آقای رفسنجانی فاقد صلاحیت کاندیدا شدن معرفی میشود و برای نمایندگان مجلس شرط گذاشته میشود که باید پابندی آنان نه در حرف بلکه در عمل به ولایت فقیه ثابت شده و از جنبش سبز و آقای موسوی برائت خود را اعلام کرده باشند. خط قرمزها در صورت پذیرش عمومی و عدم چالش و زیر سوال بردن آنان نه تنها منعطف تر نخواهد شد بلکه دامنه آن گسترش خواهد یافت. فقط آنجایی خط

خود را از دست ندهند. فعالیت چنین نیروهایی طبیعی و تا آنجا که در خدمت آگاهی رسانی، رشد کشور و کمک به گسترش فضای حرکت باشد مثبت و قابل تایید است. نقد و اعمال فشار به آنان که رویه دیگری در پیش گیرند که با از دست رفتن امکانات فعالیت آنان همراه باشد بسود تحول در کشور نیست. در همه تحولات جهان در سی سال اخیر چنین نیروهای نقشی مثبت و حتی تعیین کننده داشته اند. ولی در کنار این نیروها همیشه کسانی نیز هستند که به خط قرمزها نه میگویند. کسانی که به تبعیض ها و محدودیت ها اعتراض میکنند و هزینه این سرکشی خود را نیز می پردازند. هیچ تحولی در جهان بدون حضور چنین نیروهایی ممکن نبود. اگر کسانی نباشند که به محدوده های تعیین شده اعتراض کنند، اگر کسانی نباشند که افکار عمومی را با مشکلاتی که سیاست حاکم بر کشور پدید آورده و می آورد آشنا سازند، اگر سیاست مداران و احزابی نباشند که افق های وسیعتر فردا را ترسیم نکنند، خط قرمزها ابدی خواهد بود. نفی گروه دوم و دعوت از آنان که به گروه اول بپیوندند مغایر تلاش برای هرگونه تحول در کشور است.

مهدی فتا پور

fatapour@gmx.de

به اعدام کودکان زیر ۱۸ سال پایان دهید!

کمپین لغو گام به گام اعدام (لگام)



قتل بدون قصد قبلی را که در نقاط مختلف دنیا قتل غیر عمد محسوب می شود، به عنوان قتل عمد شناخته است و مجازات اعدام برای آن در نظر گرفته است. بنا به دلایل یاد شده و از آنجا که اجرای حکم اعدام به گسترش خشونت در جامعه مدد می رساند، کمپین لغو گام به گام اعدام (لگام) خواهان لغو مجازات اعدام به طور کلی و در اولین گام لغو اعدام نوجوانان زیر ۱۸ سال است. در این خصوص و تا لغو کامل این مجازات، از هموطنان داغ دیده ی خود می خواهیم جهت جبران نواقص قانونی، در اقدامی داوطلبانه و قبل از برپایی چوبه ی دار، از اعدام هموطنی که به جرم "قتل" به "اعدام" محکوم شده است صرف نظر کنند. بی گمان این اقدام هموطنان داغ دیده به تغییر قوانین کشورمان در جهت اصلاح و آبادانی ایران و اشاعه ی "صلح" و "دوستی" در میهنمان کمک می کند.

بابک احمدی، سیمین بهبهانی، جعفر پناهی، ترانه تهرانی، علیرضا جباری، فریبرز رییس دانا، نسرین ستوده، نرگس محمدی، اسماعیل مفتی زاده، محمد ملکی، محمد نوریزاد

قرمزها نتوانستند تدوام یابند و مجبور به انعطاف شدند که به چالش کشیده شدند. اگر ده ها هزار زن به تحمیل خواست مسئولان در نوع حجاب نه نگفته و در این راه توهین و بازداشت و ضرب و شتم را پذیرا نمیشدند امروز همه زنان مجبور بودند چادر بسر کنند. اگر ده ها هزار نفر بعد از هر بار تهاجم و جمع کردن دپش های ماهواره آنها را برپا نمیکردند امروز در کشور کسی به برنامه های تلویزیونی ماهواره ای دسترسی نداشت. طبیعی است که مردم در هر شرایطی میکوشند راهی بیابند که زندگی جاری آنان را به خطر نیاندازد. میکوشند با خط قرمزها بگونه ای برخورد کنند که با مشکل مواجه نشوند. بخش بزرگی از نویسندگان، روزنامه نگاران، هنرمندان و سیاستمداران نیز میکوشند در همین شرایط در داخل کشور فعالیت کنند. آنان ترجیح میدهند که خط قرمزها را رعایت کنند، و در زیر سقف خط قرمزها فعالیت کرده و در محدوده تعیین شده حرفهای خود را بزنند و برای گسترش دامنه فعالیت خود تلاش کنند. روزنامه نگارانی که سعی میکنند امکان تدوام کار خود را از دست ندهند. فیلم سازانی که تن به سانسور میدهند تا فیلمشان امکان نمایش بیابد. سیاستمدارانی که میکوشند از سیستم به بیرون پرتاب نشده و امکان فعالیت قانونی

هشت سال و نیمه و پسران نوجوان ۱۴ ساله را مستوجب کیفر اعدام می دانند. قضاوت رسیدگی کننده به پرونده های کودکان در ایران نیازی نمی بیند که از دیدگاه های کارشناسان جهت احراز رشد عقلی کودکان استفاده کنند؛ زیرا به گمان قضاوت ایرانی، دختران هشت سال و نیمه و پسران چهارده ساله رشد عقلی کامل دارند. ایشان تا آنجا به پیش می روند که برای آن ها حکم اعدام صادر می کنند.

اما همه می دانیم که انسان موجودی در حال تکوین است. کودکی را که در دوران کودکی مرتکب جرمی شده است، سال ها در زندان نگهداری می کنند و هنگامی که او انسانی دیگر شده است، او را به پای چوبه ی دار می فرستند.

ضریب خطا در رسیدگی های قضایی آن چنان بالاست که نه تنها وجود ۱۰ قاضی جهت صدور حکم اعدام کافی نیست، بلکه حتی در جوامعی که به چنین جرائمی با حضور هیات منصفه رسیدگی می کنند نیز، تنها "احتمال" خطا در صدور چنین احکامی باعث لغو حکم اعدام می شود.

علاوه بر این، سختگیری های قوانین ایران آن چنان زیاد اند که بسیاری از انواع

در ایران در سال گذشته بیش از ۳۶۹ مورد حکم اعدام را به اجرا گذاشته اند؛ سال قبل از آن ۲۱۴ مورد از اعدام ها را به خود اختصاص داده است؛ و چند سال متوالی است که ایران در مقام دوم فراوانی اجرای حکم اعدام قرار داشته است. این روند طی ماه های اخیر شتاب بیشتری گرفته است.

همچنین ایران در حوزه ی اعدام کودکان نیز رکورد دار است. ایران طی سال های اخیر فهرستی با بیش از ۱۲۰ کودک در انتظار اجرای حکم اعدام را در کارنامه ی خویش به ثبت رسانده است که از این بابت رتبه ی نخست را در جهان دارد.

به موجب کنوانسیون حقوق کودک که ایران به آن پیوسته است، اعدام افرادی که در زمان ارتکاب جرم کمتر از ۱۸ سال دارند به کلی ممنوع است.

اما در ایران بر خلاف تعهدات بین المللی خود و به موجب قوانین داخلی، دخترکان

نه به اعدام را به خواستی همگانی تبدیل کنیم

آدمها متجاوز متولد نمی شوند، جامعه آنها را متجاوز می کند

هفته نامه فریاد، چاپ آلمان

مشخصا و به طور مشهود مورد تبعیض قرار می‌گیرند و بدین ترتیب می‌توان گفت به طور تصادفی من به طرف فمینیسم کشیده شدم».

در سال ۱۹۷۹ سازمان ملل از بهاسین دعوت کرد تا در پروژه آموزش جنسیتی در جنوب آسیا و مشخصا در افغانستان، بنگلادش، بوتان، هند، نپال، سریلانکا و مالدیو همکاری کند. این پروژه که قرار بود ابتدا تنها سه ماه باشد، کاری ۳۰ ساله با سازمان ملل را برای بهاسین به ارمغان آورد؛ چهار سال از این مدت را در تایلند بود و بقیه را در دهلی نو.

در طول کار با سازمان ملل، بهاسین در تاسیس تعداد زیادی سازمان‌های زنان همکاری کرد از جمله سازمان "جاگوری" در سال ۱۹۸۴ و نهادهای به هم پیوسته دیگری به نام "زنان بیدار شوید". علاوه بر اینها او شبکه فمینیستی زنان به نام "سنگات" را پایه‌گذاری کرد که کار در آن از هشت سال پیش، پس از بازنشستگی‌اش از سازمان ملل، شغل اصلی اوست.

اما بهاسین در پروژه آموزش جنسیتی دقیقا چه کار می‌کرد؟ ...

ادامه در صفحه ۱۶

خودش چندان از آن خوشش نمی‌آید: «ما برای رسیدن به برابری به صداهای مختلف نیاز داریم؛ صداهایی تا حد ممکن متفاوت و گوناگون. من تنها یکی از این صداها هستم».

پدرسالاری همه‌جا ریشه دوانده

کاملا بهاسین تنها به خاطر شغل پدرش که پزشکی دولتی بوده این امکان را پیدا کرده که به مدرسه دولتی "جایپور" مرکز استان راجستان در غرب هند برود. پس از پایان مدرسه، او توانست به دانشگاه جایپور برود و در رشته اقتصاد فارغ التحصیل شود.

در زمان دانشجویی در دانشگاه جایپور، بهاسین با دو زن آلمانی که به عنوان دانشجوی مهمان در هند بوده‌اند آشنا می‌شود و به کمک آنها بورسیه‌ای از دانشگاه مونستر می‌گیرد. بدین ترتیب بهاسین جوان به مدت دو سال در آلمان دهه ۱۹۷۰ زندگی می‌کند و در رشته جامعه شناسی کشورهای در حال توسعه نیز فارغ التحصیل می‌شود.

"کاملا بهاسین" را مادر جنبش زنان هند می‌نامند، او اما این عنوان را دوست ندارد و می‌گوید من تنها صدایی از میان هزاران صدا هستم. این کنشگر حقوق زنان سرسختانه معتقد است که انسان تنها زمانی می‌تواند بر پدرسالاری غلبه کند که سرمایه داری را شکست داده باشد.

کاملا بهاسین در خانه ای در جنوب دهلی نو زندگی می‌کند؛ در منطقه‌ای ثروتمندنشین در پایتخت هند. در اتاق نشیمن او کتاب‌های زیادی جلب توجه می‌کنند؛ در رنگها، اندازه‌ها و زبان‌های مختلف. بعضی از آنها را خود بهاسین ۶۸ ساله نوشته و برخی دیگر را با همکاری نویسنده‌ای دیگر.

این چهره برجسته جنبش زنان هند اما خود در دنیایی بدون کتاب بزرگ شده است. در دهکده زادگاه بهاسین در شمال غربی هند که او یک سال پیش از استقلال هند آنجا به دنیا آمد، کتابها مثل معلم‌ها کمیاب بودند.

این زن با موهای کوتاه خاکستری در حالی که یک شلوار ورزشی و یک تی‌شرت بر تن دارد روی کاناپه اتاق نشیمنش نشسته تا خاطراتش را برای ما بازگو کند: «ما از زندگی، چیز یاد می‌گرفتیم نه از کتاب. آن وقتها هم مثل الان ارتباطات شفاهی، همچنین ترانه و موسیقی، جایگاه خاصی در مناطق روستایی جنوب آسیا داشتند چرا که اکثر مردم بیسواد بودند».

در اصل هدف اصلی من مبارزه با فقر و استثمار بود اما در حین کار کردن فهمیدم که زنان در مقایسه با مردان مشخصا و به طور مشهود مورد تبعیض قرار می‌گیرند

«ما برای رسیدن به برابری به صداهای مختلف نیاز داریم؛ صداهایی تا حد ممکن متفاوت و گوناگون. من تنها یکی از این صداها هستم»

در این مدت او بارها برای ادای سخنرانی درباره هند دعوت می‌شود اما به گفته خودش «تنها چیزی که آنها می‌خواستند بشنوند این بود: آه، بیچاره این هندیها وضعیتشان خیلی بد است و ما می‌توانیم به خود بیاییم که شرایط مان بهتر است و کارها را درست سر و سامان داده‌ایم».

بهاسین از زندگی در آلمان دهه ۷۰ چیزهای زیادی فهمید؛ مثلا این که همه مردها، چه ازدواج کرده و چه مجرد، "آقا" خطاب می‌شدند؛ اما برای زنها دو نوع خطاب وجود داشت: دوشیزه و خانم. همین طور زنانی که آشپزی می‌کردند در حالی که شوهرانشان آنچه می‌نوشتند و فیلم‌های پورنو تماشا می‌کردند. پدرسالاری در تمام دنیا ریشه دوانده بود.

پروژه‌ای سه‌ماهه که ۲۰ ساله شد

بهاسین تصمیم می‌گیرد کاری برای وطنش کند به همین دلیل به هند باز می‌گردد، به راجستان. در ۳۰ سالگی شروع به همکاری با یک سازمان غیردولتی می‌کند، نهادهایی که در آن زمان تعدادشان اصلا زیاد نبود.

او می‌گوید: «در اصل هدف اصلی من مبارزه با فقر و استثمار بود اما در حین کار کردن فهمیدم که زنان در مقایسه با مردان

به همین دلیل است که بهاسین علاوه بر کتابها و مقالات متعدد، شعرهای زیادی هم سروده. تاکنون ۱۰ نوار کاست از ترانه‌های او منتشر شده، به سی دی تبدیل شده و هزاران بار کپی شده است. بسیاری از ترانه‌های جنبش زنان در شمال هند، سروده اوست. هرچند خود می‌گوید: «من شاعر نیستم، تنها زمانی که یک موضوع سیاسی مرا تحت تاثیر قرار می‌دهد، ترانه‌ای برای آن می‌سرایم».

آخرین سروده او ترانه‌ای است برای انتخابات اخیر پارلمانی در هند: «رای ما، سلاح ماست. بگذارید سوال کنیم و برای رسیدن به حقوقمان ترانه سر دهیم؛ نبرد سراسری جنبش زنان».

بهاسین امروزه به عنوان مادر جنبش زنان در هند نامیده می‌شود؛ عنوانی که

بولتن کارگری شماره ۳۲

تحلیل هفته: کارنامه سیاه جمهوری اسلامی در اجلاس سازمان بین المللی کار

از تجارب دیگران: تحولات اتحادیه های کارگری اندونزی پس از سقوط سوهارتو-۲

اخبار خارجی: فراخوان قاطع علیه کار اجباری

سازمان بین المللی کار باید خواهان آزادی عمل اتحادیه های مستقل کارگری شود!

اخبار داخل: کارگران بیکار، نگران آینده مزد ناعادلانه و حداقل یک زندگی ساده تشدید خشونت علیه زنان در محیطهای کار

آزادی های یواشکی: صدای اعتراض نهان و آشکار زنان؟

آزاده دواجی

«صفحه آزادی های یواشکی زنان» که به تازگی راه اندازی شده، در مدت زمانی اندک در فضای مجازی و رسانه ها بازتاب وسیعی داشته است. این صفحه تمرکز خود را بر آزادی های ممنوع زنان در داخل ایران و مشخصاً اعتراض به حجاب اجباری گذارده است و این کار را به شکل انتشار تصویرهای واقعی از زنان که گاه همراه با متن های کوتاه که تصویر را به صورت خیلی مختصر، توضیح می دهند، به نمایش درآورده است.

در طول این مدت کوتاه، این صفحه، نقدهای مثبت و منفی فراوانی را جذب کرده است. این نقد و نظرها عموماً در فضای مجازی منتشر شده اند اما ظاهراً این صفحه توانسته در خارج از فضای مجازی هم تاثیرگذار باشد چرا که یکی از امامان جمعه در خطبه های نماز جمعه به حرکت برداشتن روسری هرچند غیر مستقیم اشاره کرده است.

به هر حال به نظر می رسد که این صفحه تاکنون موافقان و مخالفان زیادی پیدا کرده است. عده ای از منتقدان نام این صفحه را محل اشکال دانسته اند و معتقدند که مشروط کردن آزادی با کلمه «یواشکی»، تناقضی آشکار است که سبب می شود خود آزادی و مفهوم آن زیر سؤال برود و از این رو این حرکت را آزادی نمی دانند.

نقد این عده تاکید بر معنای لغوی، و مفهوم آزادی و بسط آن به شرایط امروز جامعه ی ایرانی و نقش این گونه صفحات مجازی است. عده ای دیگر از منتقدان، فضای ایجاد شده را حرکتی مجازی و فاقد تاثیرگذاری می دانند که به زودی در محیط حقیقی تاثیر خود را از دست خواهد داد و نمی تواند به جنبشی تاثیرگذار و مثبت تبدیل شود.

اما از سوی دیگر، به نظر موافقان، این صفحه توانسته است پتانسیل های اعتراضی زنان داخل کشور را نسبت به حجاب اجباری، به خوبی بازنمایی کند. این صفحه در پررنگ تر کردن خواسته بسیاری از زنان و عدم تمایل آنها به پوشش اجباری در ایران نیز موفق بوده است. موافقان این صفحه با تاکید بر حق آزادی و اختیار در پوشش، آن را الگویی برای بسط اعتراض زنان علیه حجاب اجباری می دانند.

به نظر می رسد هسته اصلی بحث میان موافقان و مخالفان این صفحه، بر حجاب اجباری و نقش و میزان توانایی این صفحه در پررنگ کردن و یا عدم توانایی آن در پیشبرد یک حرکتی مدنی است.

در واقع با نگاهی به نوشته ها و نظرات مختلف در خصوص این صفحه، نشان می دهد که مسئله اصلی بر حجاب زنان متمرکز شده، چالشی که سالهاست به موضوع بحث میان گروه ها و نهادهای داخل و خارج ایران تبدیل شده است. در حقیقت این دغدغه ها و چالش ها از زمان استقرار حجاب اجباری در ایران هم

چنان برقرار بوده است، اما هربار فرم و شکل متفاوتی به خود گرفته است.

عکس العمل های مختلف افراد نسبت به این مسئله به خصوص حمله به ادمین صفحه، حمله به زنانی که عکس شان را بی حجاب منتشر کرده اند، و همینطور ایجاد صفحه هایی مشابه با اسم یواشکی و از طرف مردان، برای مسخره کردن این حرکت نشان می دهد که هنوز در جامعه ی کنونی بحث حجاب و تن زن به صورتی چالش زا باقی مانده است.

بی شک ایده ایجاد صفحه آزادی های یواشکی، به واسطه مطرح کردن دوباره بحث حجاب اجباری و نشان دادن اعتراض زنان به آن، ایده ای خلاقانه و کارآمد است، از سوی دیگر بازتاب این صفحه در رسانه های غیر فارسی زبان که عموماً با چاپ عکس زنان با در دست گرفت روسری و بدون حجاب منتشر شده است نشان می دهد که در غرب همچنان کلیشه زن مسلمان با نوع پوشیده در حجاب یا فراری از حجاب بازتولید می شود. با این حال شاید بتوان نکته مثبت این صفحه را نشان دادن الگوهای متفاوتی از زن ایرانی قلمداد کرد.

زنان بسیاری به این پوشش اعتراض دارند در عین حال اعتراض آنها نمی تواند علنی و آشکار باشد. تصاویری که عموماً از زنان ایرانی منتشر می شود آن ها را افرادی منفعل و محصور قلمداد می کند، اما تلاش این صفحه برای تعریف دیگرباره از زن ایرانی در فضای مجازی و غیره است.

با این که حرکتی مثل روسری از سر انداختن و بی حجاب بودن در چند ثانیه را نمی توان به نوعی آزادی مطلق و یا رسیدن به آن قلمداد کرد، اما این حرکت از آنجایی اهمیت دارد که در کمترین مقیاس خود می تواند نشان دهد که زنان ایرانی مخالف حجاب اجباری هستند.

با توجه به فراگیر شدن این حرکت در فضای مجازی، می توان اینگونه تصور کرد که این حرکت اعتراضی به حجاب بار دیگر جلوه و رنگ دیگری گرفته است و این بار در فضای مجازی به صدای اعتراض برخی از زنان ایرانی به حجاب اجباری شده است.

اما از سوی دیگر نقدی که به این صفحه می توان وارد کرد، محدود کردن آزادی به حجاب اجباری است. تجربه زنان به ویژه در سالهای اخیر نشان داده است که دغدغه ی بسیاری از زنان، لزوماً حجاب یا همان حجاب ظاهری نیست، بلکه مجموعه نظارت ها، کنترل ها و سنت های است که حجاب و کنترلی بر زندگی و تن زنان ایجاد کرده است و به عنوان عاملی موثر در فرو کاستن ارزش و هویت زنان در جامعه همچنان به قوت خود باقی است.

نقش سنت در کنترل تن زنان تا آنجا پیش می رود که شرم و حیا را برای زنان معیاری مثبت تلقی می کند و هنر نوع حرکت زنان را در اجتماع که بر خلاف معیارها و ارزشهای جامعه ی سنتی باشد سرکوب می کند.

در این میان سرکوب امیال و تمایلات زنانه را نمی توان نادیده گرفت، با این حال آن چیزی که تاکنون این صفحه نشان داده، فروکاستن معنای آزادی زنان تنها به یک عامل است.

پسوند یواشکی در نام این صفحه، آزادی زنان در ایران را امری مسئله دار و نه حاشیه ای می داند، اما از سوی دیگر جوانب مختلف در تبیین آزادی زنان در جامعه ی حقیقی را نادیده می گیرد که نهایتاً به فرو کاستن خواسته های بخش های مهمی از زنان در ایران تبدیل می شود.

از سوی دیگر تمرکز این صفحه بر انتشار عکس هایی از زنان که بی حجاب گرفته شده است، زنان در ایران را تنها به دو گروه مشخص یعنی کسانی که مخالف حجاب هستند و افرادی که موافق آن هستند تبدیل می کند.

به این ترتیب دوباره بخشی از زنان را که به اجباری بودن حجاب اعتقاد ندارند و موافق اختیار در حق پوشش هستند را بازنمایی نمی کند.

از این رو دوباره هویت و چالش آزادیهای زنان را در رد یا قبول حجاب به خصوص برای رسانه های غیر فارسی زبان تبدیل می کند و از سوی دیگر با تشدید این تضاد، قادر به ارائه ی الگوی مشخصی از تعریف آزادی زنان در جامعه ی کنونی ایرانی نمی تواند باشد.

در پایان می توان گفت که نگاهی به توجه رسانه ها و سایر شبکه ها به این صفحه و استقبال زیاد از آن به خصوص در داخل ایران، این دوگانگی اجبار و اختیار را روشن و شفاف نمی کند، اما در عین حال قادر است از واقعیتی غیر قابل انکار سرپوش بردارد که همان اعتراض قشر وسیعی از زنان به پوشش اجباری است.

با وجود آن که تاکنون کمپین ها و فضاها مجازی زیادی به خصوص در فیس بوک در چند سال اخیر با تمرکز بر مسئله حجاب ایجاد شده، اما تاکنون هیچ یک نتوانسته اند به یک کمپین تاثیرگذار، مستمر و طولانی تبدیل شوند. هر چند بدون شک می توان گفت که وجود چنین صفحات و حرکت هایی حتی اگر در کوتاه مدت باشد، باز هم کمترین کارایی اش آن است که اعتراض زنان را به این پدیده نشان داده و می دهد و از سوی دیگر ضرورت تشکیل بحث های متفاوتی را در این حوزه و در دیگر حوزه های مربوط به آزادی های زنان در کشورهای می مثل ایران را به میان می آورد.

منبع: مدرسه فمینیستی

تأمین برابر حقوقی زن و مرد یکی از پایه های اصلی برنامه سازمان است

آدمها متجاوز ...

ادامه از صفحه ۱۴

او کلاس‌هایی برای زنان و مردان به طور مثال برای پلیس‌ها و کارمندان ادارات دولتی برگزار می‌کرد و در این کلاسها سعی می‌کرد تفکرات پدرسالارانه شرکت‌کنندگان را نمایان کرده و به آنها نشان دهد. به مدت یک ماه، شرکت‌کنندگان فرصت داشتند تا یاد بگیرند پدرسالاری چیست و چه مشکلاتی به بار می‌آورد. این افراد همچنین به کمک روانشناسان باید می‌فهمیدند که ساختار پدرسالارانه تا چه حد در درونشان نهادینه شده بدون اینکه الزاما بازتاب بیرونی داشته باشد. بهاسین می‌گوید: «گذشته از این ما آنها را با فمینیست‌های منطقه خودشان آشنا می‌کردیم و فعالان زنان را به این کلاسها دعوت می‌کردیم. ما در حقیقت می‌خواستیم به آنها نشان دهیم چه جایگزینی برای پدرسالاری وجود دارد و چگونه در زندگی روزمره می‌توان با آن سرو کار داشت».

این که هنوز در هند قانونی علیه خشونت خانگی وجود ندارد نیز، بهاسین را متعجب نمی‌کند، او البته تصریح می‌کند که برخی قوانین خوب نیز در این زمینه وجود دارند اما اجرا نمی‌شوند

تجاوز دسته‌جمعی، زیر گوش بهاسین

بالغ بر ۴۰ سال پس از آغاز تلاش این کنشگر حقوق زنان، در دسامبر ۲۰۱۲ خبر تجاوز دسته‌جمعی به یک دختر در دهلی نو که منجر به مرگ او شد، در صدر اخبار جهان نشست. این اتفاق زیر گوش بهاسین روی داد اما او اصلا متعجب نشد چرا که به نظر او این رویدادی منحصر به فرد نیست، تنها همیشه با این میزان از توجه افکار عمومی روبرو نمی‌شود و زنان بسیاری در سکوت و خفا زجر می‌کشند.

بهاسین اما از این بهت زده شد که دهلی نو پایتخت هند از سوی رسانه‌های خارجی به عنوان "شهر آزار جنسی زنان" نام گرفت. او می‌گوید: «آزار جنسی در همه جا وجود دارد اما در هیچ جا مخالفت و اعتراض به آن مثل اینجا عظیم نیست».

در دسامبر ۲۰۱۲ هزاران نفر چندین روز متوالی در خیابان‌های دهلی نو تظاهرات کردند. این تظاهرات، نه تنها منجر به تغییر قانون و تشدید مجازات متجاوزان جنسی شد بلکه تعداد زنانی را که سکوتشان را پس از تجاوز شکستند، به طرز خیره‌کننده‌ای افزایش داد. بهاسین این امر را نشانه یک تغییر بزرگ می‌داند؛

این که زنان مورد تجاوز قرار گرفته دیگر معتقد نیستند که بی‌آبرو شده‌اند بلکه درست برعکس، کسی که آنها را آزار داده آبرویش رفته است.

اما به عقیده او هنوز خیلی چیزها سر جای خودش نیست؛ مثلا همچنان خانواده‌هایی هستند که دخترانشان را می‌فروشدند یا می‌کشند. یا نظرسنجی‌ها نشان می‌دهند بخش بزرگی از مردم هند معتقدند کتک زدن زن توسط شوهر کاری عادی است.

بهاسین می‌گوید تا زمانی که قدرت و اخلاق از هم دور اند، صلحی وجود نخواهد داشت. او به سوسیالیسم معتقد است و می‌گوید آنچه دنیا نیاز دارد رقابت نیست، همکاری است

این که هنوز در هند قانونی علیه خشونت خانگی وجود ندارد نیز، بهاسین را متعجب نمی‌کند. او البته تصریح می‌کند که برخی قوانین خوب نیز در این زمینه وجود دارند اما اجرا نمی‌شوند. او می‌گوید: «حکومت الان مجبور است درباره موضوعات جنسیتی بحث و گفت و گو کند و در تمامی سخنرانی‌ها به این موضوع اشاره می‌شود اما این بحثها نمودی در برنامه‌های دولت پیدا نمی‌کنند».

پدرسالاری؛ زاییده سرمایه‌داری است

بهاسین برخی مشکلات را خاص هند ندانسته و آنها را جهانی می‌داند. او می‌گوید: «هیچ کشوری در دنیا نیست که زنان و مردان در آن برابر باشند، همه جا پدرسالاری برقرار است و از قبل آن کلیشه‌های زنانه و مردانه بازتولید می‌شوند؛ زنها مهربان، مطیع و فداکار اند و مردان قوی. اینجاست که مردان هم مثل زنان قربانی می‌شوند».

مردان اجازه ندارند از خود ضعف نشان دهند چرا که به عنوان جنس قوی تربیت شده‌اند و جامعه هم همین انتظار را از آنان دارد. آنها باید قدرتشان را به نمایش بگذارند و این کار اغلب با خشونت همراه می‌شود. به همین دلیل از نظر بهاسین، آزار جنسی ربطی به میل جنسی ندارد بلکه مستقیما با قدرت در ارتباط است.

«متجاوزان این گونه متولد نمی‌شوند بلکه جامعه آنها را به این سمت سوق می‌دهد». چرخه اقتصادی در این میان به نظر بهاسین نقش اصلی را بازی می‌کند. او معتقد است سرمایه‌داری، تفکر پدرسالارانه می‌طلبد. به عنوان مثال بهاسین به صنعت لوازم آرایش و پورنو اشاره می‌کند. با این استدلال که "سکس فروش دارد" زنان بدنشان را می‌فروشند؛ به عنوان تن فروش یا به عناوین دیگر. برای اینکه این "کالا" به فروش برسد، مدلی کلیشه‌ای از اندام زن ارائه می‌شود که

هدفی جز فروش و سود بیشتر ندارد. در این چرخه، زنان نیز برای رسیدن به این "کلیشه" هزینه هنگفتی را می‌پردازند؛ پولی که در نهایت به جیب سرمایه‌داران می‌رود و این چرخه سرمایه‌داری خرید و فروش ادامه پیدا می‌کند.

بهاسین می‌گوید تا زمانی که قدرت و اخلاق از هم دور اند، صلحی وجود نخواهد داشت. او به سوسیالیسم معتقد است و می‌گوید آنچه دنیا نیاز دارد رقابت نیست، همکاری است. به نظر او موضوع، عدم وابستگی یا استقلال فردی نیست بلکه وابستگی متقابل و همبستگی است. او اما تاکید دارد: «فقط در حرف چیزی تغییر نمی‌کند، باید روش زندگی‌مان را تغییر دهیم؛ روشی که در ارتباط با سیستم سرمایه‌داری باید از نو دربارهاش اندیشید».

«متجاوزان این گونه متولد نمی‌شوند بلکه جامعه آنها را به این سمت سوق می‌دهد». چرخه اقتصادی در این میان به نظر بهاسین نقش اصلی را بازی می‌کند

کاملا بهاسین سالهاست که از شوهرش جدا شده و با پسر ۳۳ ساله معلولش زندگی می‌کند. دختر او کوتاه زمانی پس از فارغ التحصیلی از دانشگاه هاروارد در یک تصادف جان باخت. عکس بزرگ او بر دیوار اتاق بهاسین است و او با نگاه به عکس دخترش می‌گوید: «اگر من برای حقوق زنان مبارزه نمی‌کردم، خیلی پیشتر از این مرده بودم».

**ترجمه از: میترا شجاعی
منبع: مدرسه فمینیستی**

آدرس پستی:

L.G.e.v

Postfach ۳۱۰۳۶۸

۵۰۵۱۵ Köln

Germany

شماره حساب بانکی:

L.G.e.v: **دارنده حساب بانکی:**

شماره حساب: **۳۳۴۴۲۰۳۲**

کد بانک: **۳۷۰۵۰۱۹۸**

نام بانک:

Stadtparkasse Köln-Bonn

IBAN: DE۳۳ ۳۷۰۵۰۱۹۸ ۰۰۳۲

۴۴۲۰۳۲

SWIFT-BIC: COLSDE۳۳

آدرس تماس با پست الکترونیک: karrooznamehi@gmail.com